

رهنمودهای

آیت الله سید عبدالکریم

موسوی اردبیلی

در دیدار با نویسندگان مجله حوزه\*

📖: بسم الله الرحمن الرحيم . خدمت حضرت عالی رسیدیم تا عرض سلامی داشته باشیم و گزارش کوتاهی از کارنامه دو دهه مجله حوزه ارائه بدهیم و از پیشنهادهای و رهنمودهای شما برای گامهای بعدی بهره ببریم. مجله حوزه در دو دهه کار و تلاش خود، همه توان خود را به کار بسته، تا آسیبها و آفتهای حوزه های علمیه را بشناسد و پس از بررسی همه سویه آنها، در قالبی که مسأله آفرین نباشد و خود سبب یک سری آفتها نگردد، به اهل نظر ارائه دهد و همه کسانی را که برای زدودن آنها از ساحت حوزه ها، می توانند نقش آفرین باشند، برانگیزاند.

چون دست اندرکاران و گردانندگان مجله حوزه، بر این باور بوده و هستند که حوزه های علمیه اگر آن به آن، خانه تکانی نشوند و

فکرهای رسوب گرفته و درآمیخته با اوهام، پندارها و خرافه‌ها، که به خاطر بعضی از سهل انگاریها، بی فکریها و یا خالی بودن میدان، از مردان فکر و اندیشه، قارچ گونه رشد می کنند و دامن می گسترانند، جای خود را به اندیشه های زلال، برگرفته از سرچشمه های ناب، راهگشا، دگرگون آفرین و روشنایی بخش و ظلمت شکن، ندهند، خود بازدارنده و سد بزرگی در راه تعالی و پیشرفت جامعه و گسترش اسلام ناب و آموزه های دگرگون آفرین آن خواهند بود. از این روی، تمام هم خود را بر این قرار دادند که اندیشه های دقیق و درست را بگسترانند و مقوله هایی را در بوته بررسی بنهند که به حرکت اصلاحی حوزه، ناب اندیشی و جریان بزرگ روشن اندیشی دینی، که انقلاب اسلامی ایران، بر پایه های آن استوار گردیده، یاری رساند.

در این حرکت، بسیار کسان، علاقه مندان و از سر درد و عشق، ما را یار و یاور بوده اند: عالمان، طالب علمان، دانشگاهیان و فرهیختگان. اینان، اندیشه های روشن شان را بر راه ما تابانده اند، تا همیشه و در همه حال در راه روشن گام بزنیم و آن چه را عرضه می داریم، روشنایی بیافرینند.

آن چه در این بیست و اندی سال عرضه داشته ایم، دستاورد یک کارجمعی و گروهی است و استوار بر اندیشه جمع. هر مقاله و مقوله ای که در برگ برگ این صحیفه بازتاب یافته، از بوته نقد جمع، گذر داده شده و پس از صیقل یافتن و شفاف شدن، چاپ و در دسترس اهل فکر قرار گرفته است.

کار در هر شماره ای این گونه انجام می گیرد: در ابتدا، گروه سیاستگذاری مجله، در جلسه های گوناگون به موضوع یابی می پردازد و

موضوعات مورد نیاز هر برهه ای را از چند زاویه مطالعه می کند و چند موضوع را برای شماره مورد نظر برمیگزیند و در جلسه ای با حضور نویسندگان و محققان مجله، طرح و پس از بررسیهای فراوان، هر موضوعی به یکی از محققان، برابر ذوق، علاقه و گرایش که دارد، واگذار می گردد که او پس از مطالعه همه جانبه موضوع و منبع یابی و رجوع به منابع، طرح خود را ارائه می دهد و طرح، در جلسه «طرح و برنامه» از جهت ساختار، هدف گیریها و منابع، بررسی می شود و پس از پیشنهادها و حک و اصلاحها، نویسنده موظف می شود براساس طرح تصویب شده، مقاله خود را بنگارد.

پس از این که مقاله نگاشته شد، به مسؤول گروه تحقیق ارائه می شود، تا او پس از مطالعه و یادآوری نکته های لازم به نویسنده، مقاله را برای بررسی در هیأت تحریریه آماده سازد. مقاله که آماده شد، تکثیر و به اعضای هیأت تحریریه، برای مطالعه و اظهار نظر داده می شود. اعضای هیأت تحریریه در جلسه ای گردهم می آیند و دیدگاه های خود را درباره مقاله، از حیث برابر بودن با آنچه در «طرح و برنامه» تصویب شده، هدف گیریها، نشر، نو بودن، سازگاری با شرایط روز و منابع، ارائه می دهند و اگر مقاله نمره لازم را آورد و امتیازهای آن به حد نصاب رسید، به نویسنده داده می شود تا کاستیهای آن را برطرف کند و اگر امتیازهای آن به حد نصاب نرسید و نمره لازم را نیاورد، رد می شود و نویسنده ناگزیر است که مقاله را دوباره بنگارد.

پس از این که مقاله در هیأت تحریریه تصویب شد، به بخش ویراستاری تحویل می شود و در این بخش، روی نشر و محتوای مقاله کار می شود و کمبودها و کاستیها برطرف و منابع بازبینی می گردد و

اگر لازم بود، به طور کلی بازنویسی و آن گاه برای تایپ، غلط گیری و صفحه آرایی به مسؤل چاپ سپرده می شود، تا این مرحله ها را پی گیری کند.

به این ترتیب، تاکنون ۱۲۳ شماره و هر شماره ای در ۲۰۰ صفحه و گاه در ۳۰۰ صفحه به چاپ رسیده و به اهل فکر تقدیم گردیده است. اداره مجله حوزه، هم کارهای اجرایی و هم کارهای تحقیقاتی آن، شورایی بوده و هیچ گاه به گونه فردی درباره آن تصمیم گیری نشده است که امیدواریم این روند و روش، که در نوع خود، بی نظیر، یا کم نظیر است و می تواند الگویی باشد برای اهل فکر و فرهنگ، ادامه یابد، تا دست اندرکاران و نویسندگان آن، از این راه، بتوانند بهتر و به گونه شایسته تر در راه گسترش فکر و فرهنگ دینی و یاری رساندن به اصلاح گران حوزه، خدمت کنند.

از آن جا که مجله حوزه، اگر توانسته مشعلی برافروزد و برافرازد و در بین رسانه های گسترش دهنده اندیشه های ناب اسلامی جاپایی برای خود باز کند، در پرتو رهنمودهای روشن عالمان روشن بین و روشن ضمیر بوده است که امیدواریم هیچ گاه از ما دریغ ندارند و به روشنی کاستیها را بگویند و برگ برگ کار ما را در بوته نقد بگذارند و سره را از ناسره بازشناسانند، تا در گامهای بعدی، کم عیب تر ظاهر شویم و با به کار بستن طرحها و پیشنهادهای آنان، کاری درخور و شایسته نام بلند حوزه علمیه تقدیم کنیم.

اکنون، از حضرت عالی می خواهیم، با نگاهی به گذشته مجله حوزه، نکته هایی را که بایسته می دانید در آینده و گامهای بعد سرلوحه کار قرار دهیم و بر آنها پای فشاریم، یادآور شوید و ما را از

### رهنمودهای سازنده و تجربیات راهگشای خود بهره مند سازید.

استاد: بسم الله الرحمن الرحيم. کار شما، کار بسیار خوبی است. کار شما، کار بسیار لازم و مفیدی است. الآن، دوره‌ای نیست که هر کس در لاک خودش فرو برود و بگوید کارها را خدا خودش انجام می‌دهد. نخیر. این ما هستیم که باید به پا خیزیم و کارها را انجام دهیم. خوبیها را گسترش دهیم و در معرض قرار بدهیم. در کارهایی که انجام داده و می‌دهید، ان شاء الله، پیش خدا مأجور هستید.

اما این که بنده حضورتان چیزی عرض کنم. چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱. باید هر موضوع و کاری را که شروع می‌کنید، ریشه‌ای به آن پردازید، تا به نتیجه درستی برسید.

مرحوم شهید بهشتی، دنبال هر کاری که می‌رفت، به طور ریشه‌ای به آن می‌پرداخت. لذا کارهایی را که شروع می‌کرد، تا به نتیجه برساند، زیاد طول می‌کشید. روی همین برنامه، آقای به طنز می‌گفت:

«آقای بهشتی می‌گوید: دنیا را باید اصلاح کرد. و دنیا اصلاح نمی‌پذیرد، جز این که پدر و مادرها اصلاح شوند. پس، پیش از اصلاح دنیا، باید به فکر پدرها و مادرها بود. افراد خوب را با هم جفت کرد، تا از آنان، فرزندان صالح به دنیا بیایند. آنان را خوب تربیت کرد، تا از نسل آنان دنیا اصلاح شود. یعنی با تکثیر نسل تربیت شده، دنیا اصلاح بشود»

به این فکر افتادیم باید بازنگری در اسلام انجام بگیرد. ایشان می‌گفت:

«هیچ چیز را نباید مسلم بگیریم، حتی قرآن را. باید از قرآن

شروع کنیم و کم کم جلو بیاوریم.»

دکارت<sup>۱</sup> می‌گفت:

«من می‌خواستم کاری بکنم، در عمل شک کردم. حتی در خودم. بعد، از خودم شروع کردم. گفتم: اگر در هر چیزی شک کنم، در این شک نمی‌کنم که می‌اندیشم. پس اگر می‌اندیشم و فکر می‌کنم، پس من هستم. از همین جا شروع کردم.»

شهید بهشتی می‌گفت: باید از قرآن شروع کنیم، برای این منظور، ۴۰ پرسش مطرح کرد. ما هر یک از پرسش‌ها را تجزیه کردیم، شمار پرسش‌ها از صد به بالا رفت.

گفت:

«اول باید ببینیم، چه گفته‌اند، بعد ببینیم، چیزی اضافه بر آن، می‌توانیم بگوییم، یا خیر؟»

برای طرح این چهل پرسش، از دوره پیامبر (ص) شروع کرد و آمد جلو. شهید بهشتی روی قرآن کار کرده بود. از دیدگاه‌های خاورشناسان، درباره قرآن آگاهی داشت. یک خاورشناس معروف آلمانی، به نام نولدکه،<sup>۲</sup> کتابی نوشته بود با عنوان: «تاریخ قرآن»<sup>۳</sup> که در آن قرآن را برگرفته از آیین یهود دانسته بود.

شهید بهشتی، چون آلمانی می‌دانست، آن را ترجمه کرد. تا آن زمان، این کتاب ترجمه نشده بود.

نولدکه، روی این اثر خیلی کار کرده بود. حتی وصیت کرده بود: پس از مرگش روی این کتاب کار شود و دامنه تحقیقات آن گسترش یابد.

پس از مرگ وی، گروهی روی این اثر کار کرده بودند. جزء جزء اسلام را، به گمان خود، نشان داده بودند که اسلام آنها را از کجا گرفته است.

منظورم این است که شهید بهشتی با توجه به آن چه درباره قرآن گفته شده

بود، پرسشهایی را مطرح کرد. آن هم به گونه ریشه‌ای. نه این که همه چیز را مسلم بگیرد، بعد بیاید درباره آنها سوال طرح کند.

از جمله مسائلی که می‌گفت: باید به گونه ریشه‌ای درباره آن به بحث پرداخته شود، علوم ائمه اطهار بود. به این نحو که: آیا آن چه حضرت علی (ع) می‌داند، خداوند به او آموخته است. علی (ع) دانش خود را از خداوند یاد گرفته بود و به کار می‌بست. یا خیر از پیامبر یاد گرفته بود. یا هیچ کدام نبود و او با تلاش خودش به این رتبه رسیده بود؟

در کل، علوم ائمه اطهار (ع) از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ از وحی، یا الهام و... در روایات گوناگون آمده است که امام صادق (ع) می‌فرماید: آن چه دارم از پدرم یاد گرفته‌ام و او از پدرش و... ریشه را به پیامبر (ص) می‌رساند.<sup>۴</sup> و یا می‌فرماید از قرآن استفاده کرده‌ام.<sup>۵</sup>

برای تحقیق در این باره، ایشان بر این نظر بود که باید کار گروهی انجام بگیرد. از این روی، گروهی تشکیل داد که در این باره به پژوهش پردازند. در این جمع، این جانب و آقایان: امامی کاشانی، مهدوی کنی، سید اسماعیل زنجانی، حضور داشتیم. از آقای شهید مطهری دعوت شد. ایشان گفت: یک کار ناتمام دارم، آن را تمام کنم، به جمع شما می‌پیوندم. چند نفری هم به ما کمک می‌کردند. بنا شد کتابی بنویسیم با عنوان: علوم ائمه از کجاست؟ شهید بهشتی، در این مدت که روی علوم ائمه کار می‌کردیم، کتابی نوشت به نام: منشأ علوم ائمه. یک کتاب هم من نوشتم. با هم تبادل اطلاعات می‌کردیم. یک هفته می‌نوشتیم، من نوشته‌هایم را برای بررسی و اظهار نظر به ایشان می‌دادم و ایشان به همین منظور نوشته‌هایش را به من می‌داد. این تحقیق به خوبی پیش می‌رفت. تا این که برخورد کرد با انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی. ناگزیر کار را رها کردیم و به مسائل انقلاب پرداختیم. کتابی که من

نوشته بودم، پیش من بود و کتابی که ایشان نوشته بودند، پیش خودشان بود. وقتی که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، ما همه مدارک را به آنجا بردیم. یک کتابخانه تخصصی هم تشکیل داده بودیم، آن را هم به آنجا بردیم. پس از این که ایشان شهید شد، سرنوشت ما جور دیگر شد. من، به طور کامل، این تحقیقی را که با شهید بهشتی انجام داده بودیم، فراموش کرده بودم. تا این که خانمی از منسوبین ما خوابی دیده بود و آن خواب مرا برانگیزاند که کار را به طور جدی ادامه بدهم. این خانم و شوهرشان، بسیار متدین و باتقوا هستند. این زن و شوهر، به امام خمینی علاقه ویژه دارند. پیش از آمدن امام به ایران، نذر کرده بودند: اگر امام، سالم به مملکت بیاید و به اداره کشور پردازد، تا امام زنده است، پنج شنبه‌ها و جمعه‌ها را روزه بگیرند. با این که امام از دنیا رفته است، این دو، هنوز هم پنج شنبه‌ها و جمعه‌ها را روزه می‌گیرند. این خانم، هیچ اطلاعی از دوستی من با شهید بهشتی و این که کار تحقیقی را با هم انجام می‌داده‌ایم، نداشت. با این حال، شهید بهشتی را در خواب می‌بیند و شهید به ایشان می‌گوید:

«به آقای اردبیلی بگو، کار مشترکی که آن همه زحمت روی آن کشیدیم، چرا رها کرده است و آن را به سرانجام نمی‌رساند.»

من به آقای خامنه‌ای گفتم: کتابخانه تخصصی را که ما به حزب جمهوری اسلامی آوردیم و نوشته‌ها و فیشها را به ما بدهید.

ایشان گفتند: اینها، مال حزب جمهوری اسلامی است.

گفتم: این کتابخانه تخصصی، مال من و شهید بهشتی است. کتابهای جمع‌آوری شده در این کتابخانه، مربوط به کار دیگری است. من و شهید بهشتی کتابهای این کتابخانه را خریده و پشت آنها هم نوشته‌ایم.

بالآخره قرار شد: هر کتابی که پشت نویسی شده و هرچه مربوط به پژوهش



ماست، از مقاله و فیش، به ما بدهند. ما هم کسی را فرستادیم که کتابهای پشت نویسی شده و نوشته‌ها و مدارک را جدا کند و به ساختمان دیگری انتقال بدهد که متأسفانه در این جابه‌جاییها، تعدادی از کتابها از بین رفت و نوشته‌های من هم درباره علوم ائمه گم شد. از فرزندان شهید بهشتی درباره کتاب ایشان: منشأ علوم ائمه، پرسیدم، گفتند: اثری از آن نیست!

بعد ما آمدیم همان کار را به همان صورت، البته به آن صورت که نه، با مرتبه‌ای از آن صورت، با کمک آقایان فضلا، ادامه دادیم. فکر می‌کنم بیش از هزار عنوان شده باشد.

۲. در حوزه‌های علمیه، کارها باید تخصصی بشود. در هر موضوعی و هر علمی، عده‌ای باید باشند که به طور تخصصی کار بکنند: در فقه، اصول، کلام، ادبیات عرب، رجال، تفسیر، تاریخ اسلام. شما هم در مجله‌ای که نشر می‌دهید، باید هر موضوعی را به طور تخصصی وارد شوید.

برای بازسازی تاریخ اسلام و نوشتن تاریخ کامل، نباید به همان کتابهای مشهور تاریخی اکتفا کرد. بسیاری از نکته‌ها و فرازهای تاریخی در جاهایی آمده که انسان گمان نمی‌کند. مثلاً، وسائل الشیعه، روایات شیعه را بیان می‌کند؛ اما وقتی در باب آن به مطالعه می‌پردازیم، به مطالب دیگری، از جمله مطالب و نکته‌های بسیار مهم تاریخی بر می‌خوریم که بسیار راهگشا و قابل توجه است. مطالبی که در هیچ کتاب تاریخی آنها را نمی‌بینیم. مثلاً در وسائل الشیعه آمده است: امام صادق، علیه السلام، بر جنازه زید بن علی، در حالی که بر روی چوبه دار بود، نماز خواند.

از امام رضا (ع)، می‌پرسند: بر مصلوب چگونه باید نماز خواند؟ حضرت در پاسخ، چگونگی نماز خواندن جدش، امام صادق را بر جنازه عمویش زید، که بر بالای دار بوده است، شرح می‌دهد. ۶

یا حضرت امیر (ع) وقتی دخترش، زن عمر، با فرزندش، سر زار رفت، نماز را چگونه خواندند؟

این مطلب در تاریخ نیامده است؛ اما در روایات آمده است. روایت می گوید: اول بچه را گذاشتند و پشت بچه مادرش را گذاشتند آن گاه نماز بر میت خوانده شد.<sup>۷</sup>

در کتابهای روایی، از این دست مسائل تاریخی بسیار داریم، گرچه در قالب بیان مسأله و حکمی از احکام شرعی. اهل علم، باید این طور چیزها را ببینند. به روایات باید رجوع کند و به دقت به مطالعه آنها پردازد، نکته ها و مطالب مورد نیاز را در بیاورد.

امروزه، خیلی چیزها را به اسلام می بندند و می گویند: اسلام این طور می گوید. اهل علم باید آگاه باشد و اهل مطالعه و دقت، نگذارد چیزهایی که به اسلام ربطی ندارند، به نام اسلام، این جا و آن جا گفته شود و رواج یابد. مثلاً کسی می خواهد ورزشگاه را تعریف کند، از ضرورت ساختن آن سخن بگوید، می گوید: ساختن ورزشگاه، بهتر است از ساختن مسجد! یا ثواب مسجد را دارد.

آن یکی می خواهد مردم را تشویق کند، تا قبرستان بسازند، می گوید: ساختن قبرستان، از ساختن مسجد بهتر است و ثواب بیش تری دارد.

این حرفها، به نام اسلام حرام است. هر مطلبی را که به نام اسلام می خواهیم بگوییم، باید مدرک داشته باشیم. حرف درست را هم انسان باید با مدرک بگوید. گاه، گفتن این جور حرفها، اصلاً باطل است. ساختن ورزشگاه و قبرستان، بهتر از مسجد نیست. یک وقتی، کسی از من استفتاء کرده بود:

«من مکه رفته ام، باز هم می خواهم بروم. وسائل را هم فراهم کرده ام. افرادی هم هستند که نیازمندند. آقای هم، که برای

نیازمندان پول جمع می کند و به آنان می دهد و در راه نیازمندان به مصرف می رساند و من او را می شناسم و مشهور است، پیش من آمد، و گفت: شما که مکه رفته اید و اکنون، از سفر به مکه صرف نظر کنید و پول آن را در راه نیازمندان به مصرف برسانید که از هزار مکه بهتر است. آیا این حرف درست است. اگر پولی را برای سفر مکه جمع آوری کرده ام، به نیازمندان بدهم، از هزار مکه بهتر است؟»

من در جواب این استفتاء نوشتم:

«مکه رفتن، مسلماً ثواب دارد. کسی را دستگیری کردن هم ثواب دارد. اما دستگیری فرد فقیر، از مکه رفتن بهتر است، این را آن آقا از کجا می گوید. بر اساس چه مدرکی، می گوید کدام بهتر است و کدام بهتر نیست؟»

اهل علم، اگر بخواهد اهل علم درستی باشد، مسؤولیت دارد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.»<sup>۸</sup>

از پی چیزی مگر و که بدان دانشی نداری، که از گوش و چشم و دل، از همه شان، بازخواست شود.

اهل علم، باید مطالبی را که ارائه می دهد و سخنی را که می گوید، مستند و صحیح باشد که برابر این آیه شریفه، از همه چیز بازخواست می شود. انسان در برابر سخنی که می گوید، مطلبی که می نویسد، نظری که می دهد، مسؤولیت دارد و بی شک باید پاسخ گو باشد. در مسائل فقهی باید متخصص نظر بدهد. اگر کسی می خواهد متخصص در فقه شود، باید فقه را ریشه ای بشناسد.

شما کتاب عروة الوثقی، نوشته مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی یزدی را

در نظر بگیرید و ببینید چقدر از علمای بزرگ و صاحب فتوا، بر آن حاشیه زده اند. در یک چاپ پانزده نفر از مردان بزرگ بر آن حاشیه نوشته و در مسأله‌ای که نظری غیر از مرحوم سید داشته‌اند، بیان کرده‌اند.

- اهل علم، چه آنانی که منبر می‌روند و چه آنانی که قلم می‌زنند، باید افزون بر آشنایی با فقه و علوم اسلامی، چیزهای دیگری نیز بدانند. مثلاً امروز از اهل علم از ماهواره می‌پرسند. می‌گویند: شرکتی، یا کسی خط هوایی را خریده، کسانی می‌خواهند در آن خط نفوذ کنند، آیا حرام است، یا خیر؟ آخر کسی که می‌خواهد به این پرسش، پاسخ بدهد، باید بداند نفوذ به خط هوایی چگونه است. فردی که خط هوایی را خریده، چگونه مالک می‌شود. حدود مالکیت آن تا کجاست؟

خلاصه، امروز، از موضع دین به مسائل روز پاسخ گفتن، بسیار سخت شده است. کسی که می‌خواهد به این گونه مسائل پاسخ بگوید، باید خیلی چیزها را بداند و از خیلی دانشها آگاهی داشته باشد.<sup>۹</sup>

- اهل علم، افزون بر آشنایی با فقه و دانشهای اسلامی، باید زبان دنیا را درک کند. اهل علم، ناگزیر است زبان دنیا را بفهمد. زبان دنیا، خودش دنیایی است بسیار گسترده. مثلاً دانشگاهی را که من بنیان گذاشتم، زحمتش را کشیدم، آخرش، آن چیزی نشد که من می‌خواستم! زیرا ما زبان علمی اسلامی را می‌دانیم؛ اما زبان علمی دنیای امروز را نمی‌دانیم. ممکن است ما اصطلاحاً یک جور بگوییم و آنها یک جور دیگر بگویند.

از اول من متوجه بودم که اگر ما بخواهیم مسائل را به روز بیاوریم، این موقوف است به این که زبان روز را بفهمیم و الا به روز نیستیم.

ما طلبه‌ها، اگر زبان کتابهای علمی اسلامی را بدانیم، زبان روز را نمی‌دانیم. ما به روز صحبت نمی‌کنیم و یک جوری سخن می‌گوییم که کسانی

که به دانش روز آشنا هستند، زبان ما را نمی فهمند. پس اهل علم ناگزیر، باید زبان روز را بداند، تا در دنیای امروز بتواند حرف بزند، اظهار نظر کند.

- کار مهم دیگری که اهل علم باید انجام بدهد، درسی را که می آموزد، باید تدریس کند. مدرس شدن را بسیار جدی بگیرد. از همان آغاز، سعی کند در کنار تحصیل به تدریس نیز پردازد و آن چه را یاد می گیرد به دیگران آموزش بدهد. و یاد بگیرد چگونه درس بگوید که این برای آینده او بسیار اهمیت دارد. کسانی به مقامات بالای علمی رسیده اند که تدریس داشته اند.

آیت الله خوئی می گفت:

«من و یک طلبه دیگر، که دوست من بود، بر این عقیده بودیم که سطح را خیلی خوب می دانیم و نیز مقداری از خارج را. اگر طلبه ها پیش ما بیایند و بخواهند برای آنان تدریس داشته باشیم، خیلی خوب می توانیم از عهده تدریس مکاسب، کفایه و بخشی از مطالب خارج برآیم.

این عقیده ما بود؛ اما طلبه ها چنین عقیده ای نداشتند که ما بتوانیم از عهده تدریس این کتابها برآیم. عقیده داشتند که ما شرح لمعه را می توانیم درس بدهیم.

دوست من می گفت: اگر بنا باشد تدریس کنم، از کفایه پایین تر را تدریس نمی کنم.

من گفتم: طلبه ها هر کتابی را که بخواهند برای آنان می گویم: مغنی، سیوطی، معالم، قوانین، شرح لمعه و...

من شرح لمعه را شروع کردم. طلبه ها جمع شدند، دیدند درس من خوب است و از عهده تدریس شرح لمعه برمی آیم.

از من خواستند، قوانین بگویم. قوانین را هم خواندیم. پس از

این مرحله، آمدند و از من خواستند، مکاسب بگویم، مکاسب را هم خواندیم. وقتی دیدند از عهده تدریس این کتابها به آسانی برمی آیم، از من خواستند کفایه را تدریس کنم. شروع کردم به تدریس کفایه. کم کم کار به جایی رسید که از من درخواست کردند، درس خارج بگویم.

درس خارج شروع کردم و با استقبال طلاب روبه رو شد. اما رفیق من، بر همان عقیده اش پافشاری کرد، تا این که مرد و توفیق نیافت در حوزه تدریسی داشته باشد.

من دیدم، این که من به خودم معتقد هستم، دلیل نمی شود که دیگران هم معتقد باشند. باید بینم طلبه ها از من چه می خواهند و عقیده شان درباره من چیست و به عقیده آنان، تدریس چه کتابهایی از عهده من برمی آید.

ما در طول زندگی طلبگی خود دیدیم چه بسیار اشخاص فاضلی را که تدریس نکردند و روش تدریس را یاد نگرفتند و نتوانستند در حوزه پایگاه مناسب خود را پیدا کنند. معمولاً کسانی به جایی رسیده اند که از اول طلبگی، یا از اواسط طلبگی، تدریس را شروع کرده اند.

- یکی از کارهایی که باید اهل علم، با جدیت دنبال آن باشد، نویسندگی است. اهل علم، باید اهل قلم باشد. یکی از راه های مهم برای نشر معارف دین، راه قلم است. من فکر می کنم نقش قلم در نشر معارف دینی، از نقش بیان و سخن، شاید بهتر باشد.

آن وقتها، همه اش می گفتیم: طلبه باید از منبر خوب و فن بیان عالی برخوردار باشد، چاره ای نبود، یک زمانی بیش تر این فن کارایی داشت و البته الآن هم دارد. طلبه باید اهل منبر باشد و بتواند منبر خوب ارائه دهد.

شهید مطهری وقتی از قم به تهران رفت، منبری حرفه‌ای نبود. در برابر آقای ابراهیم آیتی،<sup>۱۰</sup> منبرش نمی‌گرفت. یا در برابر حسینعلی راشد،<sup>۱۱</sup> منبرش نمی‌گرفت. ولی چون فاضل بود، جمع‌بندی‌اش خوب بود و مطالبی که ارائه می‌داد، صحیح بود، کم و بیش، مردم پای منبر ایشان جمع می‌شدند و به سخنانش گوش می‌دادند. اما نه به قدر جمعیتی که پای منبر آیتی، یا راشد جمع می‌شدند. وقتی قرار بود آقای آیتی و آقای مطهری در یک مجلس صحبت کنند، اول باید آقای مطهری منبر می‌رفت، بعد آقای آیتی. چون اگر اول آقای آیتی منبر می‌رفت، پس از منبر او مردم پا می‌شدند و می‌رفتند و کسی پای منبر آقای مطهری نمی‌نشست. همچنین بود وقتی که آقای مطهری و آقای راشد، بنا بود در یک مجلس سخنرانی کنند.

یک وقتی آقای مطهری برای من تعریف می‌کرد:

«در مجلسی بنا بود اول من منبر بروم، بعد آقای راشد. اما همین که می‌خواستم مطالبم را جمع کنم و به نتیجه‌گیری بپردازم، آقای راشد می‌آمد پای منبر من می‌نشست. وقتی او می‌آمد و پای منبر من می‌نشست، جمع‌بندی من خراب می‌شد و آن جور که خودم می‌خواستم، از آب در نمی‌آمد و کار به نتیجه مطلوب نمی‌رسید. با خودم فکر کردم که چکار کنم؟ به این نتیجه رسیدم بروم منزل آقای راشد، توافق کنم و از ایشان خواهش کنم که یک مقداری دیرتر تشریف بیاورند، تا من راحت صحبت کنم و به راحتی بتوانم مطالبم را جمع‌بندی کنم. بعد از آن روزی رفتم منزل آقای راشد و پس از احوال‌پرسی، با توافق، از ایشان خواهش کردم یک قدری دیرتر تشریف بیاورند، تا من راحت‌تر صحبت کنم.»

تا این مطلب را مطرح کردم، یک باره آقای راشد منقلب شد و با خشم و ناراحتی تعبیر بسیار بدی کرد. [تعبیر آقای راشد را آقای مطهری به من گفت، ولی من نمی گویم، خوب نیست] و خیلی به من بد گفت و آخرین جمله اش این بود: من هنوز زنده ام، تو داری قبر مرا می کنی!

از این که به منزل آقای راشد رفتم و این خواهش را کردم، پشیمان شدم.

منظورم این است که آن زمان اگر آخوندی منبر نداشت و از فن بیان بی بهره بود، آخوندی اش نمی گرفت. ولی اکنون، دوره، دوره قلم است. آخوندی تنها به منبر بستگی ندارد. اهل علم از دیگر ابزار، از جمله قلم، که به نظر من شاید بهتر از زبان باشد، می تواند استفاده کند.

البته روی قلم باید خیلی کار بشود. این که می گویم قلم و نویسندگی بسیار اثر دارد، شاید از زبان هم پیش تر، هر قلم و نوشته ای را نمی گویم. آن چه به صورت نوشته ارائه می شود، باید هم درست و بی غلط و هم زیبا باشد. هم از نظر املائی درست باشد و هم از نظر محتوایی دقیق و بانثر خوب و زیبایی ارائه شود. درست نویسی و دقت باید سرلوحه کار کسانی باشد که کتاب، مقاله، جزوه و یا چیزی می نویسند.

حالا که دوره، دوره قلم است و شما هم مشغول نوشتن هستید و مجله ای را می نویسید و چاپ می کنید، اولاً سعی کنید قلم تان، قلم درستی باشد. آن چه را می نویسید، درست بنویسید و بی غلط و روی درست نویسی خیلی دقت کنید. یک وقتی از ما استفتایی شد و ما هم پاسخ دادیم. بعد، آقای از تهران به من تلفن کرد و گفت:

«شما در پاسخ استفتاء «محظور» را با ذال اخت الادل نوشته اید»



گفتم: فکر نمی‌کنم چنین چیزی باشد.

گفت: چرا. من عین مطلب را برای شما فاکس می‌کنم.

فاکس کرد. دیدم درست می‌گوید. ما اشتباه کرده‌ایم. یعنی استفتاء نویس ما

اشتباه نوشته و من هم غفلت کرده‌ام و «محظور» که باید با «ظ» اخت الطاء نوشته

می‌شد، با ذال اخت الدال نوشته شده و برای استفتاء کننده، فرستاده شده است.

شما که مجله می‌نویسید و منتشر می‌کنید باید تلاش کنید درست بنویسید.

روی قلم‌تان دقت کنید و از آنانی که قلم خوبی دارند و زیبا می‌نویسند،

بخواهید که برای شما بنویسند. قلم، مانند انسان است. بعضیها زیبا هستند،

ملاحت ندارند. بعضیها ملاحت دارند، زیبا نیستند. بعضیها هم زیبایند و هم

ملاحت دارند. هر دو ویژگی را دارند. شما باید از کسانی استفاده کنید که هم

زیبا و هم ملیح می‌نویسند. مانند قلم جواد فاضل،<sup>۱۲</sup> که هم زیباست و هم

ملیح. مانند قلم محمد حجازی.<sup>۱۳</sup> حجازی قلم زیبا و ملیحی دارد. در کتاب

اندیشه و کتاب آینه او، می‌توان این دو ویژگی را دید. یا علی دشتی، در ایام

مباحث،<sup>۱۴</sup> خیلی زیبا می‌نویسد. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امروز، روز قلم است. امروزه، ما با قلم، می‌توانیم خدماتی به اسلام

بکنیم، که با زبان نمی‌توانیم. زبان و سخنرانی، مخصوص مساجد و محافل

مذهبی است و گاهی هم در رادیو و تلویزیون، اما قلم این طور نیست، در

هر جایی کاربرد دارد و می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

ثانیاً مقاومت و شهادت در برخورد و ارائه مطالب درست و قابل دفاع. شما

در میدانی پا گذاشته‌اید که انتظاراتها و توقعات از شما زیاد است. افرادی، به خاطر

موقعیتی که در حوزه دارند، شاید بخواهند مقاله و نوشته خودشان و یا دیگران را بر

شما تحمیل کنند، بعد که شما را وادار به چاپ مقاله و نوشته مورد نظرشان کردند،

روی عنوان نویسند، خودشان و یا دیگران، حرف خواهند داشت که صاحب مقاله

را و یا کسی را که از او یاد می‌کنید، با چه عنوان نام او را بیاورید: آیت الله، آیت الله العظمی و... و همچنین از شما می‌خواهند که مقاله مورد نظرشان را مقدم بر مقاله دیگران چاپ کنید. از این گونه کارها و حرفها خیلی زیاد است که شما باید مقاومت کنید و راه درستی را پیش بگیرید. از چاپ مقاله‌های سست، کم محتوا، نازیبا و با نشر و اسلوب درهم ریخته پرهیزید و از آوردن نام افراد با القاب غیر واقعی خودداری کنید. از هر کسی در حد جایگاه واقعی که دارد نام ببرید.

من یک تجربه‌ای دارم که فکر می‌کنم برای شما مفید باشد: مجله مکتب اسلام را در قم، ما منتشر کردیم. ۱۵ شماره اول آن را از ترس آیت الله بروجردی که شاید با نشر آن موافقت نکند، هزار تا چاپ کردیم و زیر عبا، به این طرف و آن طرف بردیم و به این و آن فروختیم. زود تمام شد. هزارتای دیگر چاپ کردیم، آنها را هم به همین نحو فروختیم. برای بار سوم، هزارتای دیگر چاپ کردیم که در مدت کوتاهی تمام نسخه‌های آن به فروش رفت.

دیدیم نمی‌شود، دل به دریا زدیم و پنج هزار نسخه چاپ کردیم و اینها هم تمام شد. سر و صدایی راه افتاد و بعضی به مخالفت برخاستند. فردی به نام شهاب، این شماره را مطالعه کرده بود و اشتباهات ویرایشی آن را نوشته بود و به شهید مطهری گفته بود؛ این نوشته را به آقایان بدهید و به ایشان بگویید: شما که مجله منتشر می‌کنید، این نکته‌ها را رعایت کنید.

ما هم تشکر نامه‌ای برای آن آقا فرستادیم. پس از چاپ شماره اول، کم‌کم توقعات از ما زیاد شد. افرادی می‌آمدند که وابسته به بیت آیت الله بروجردی بودند و مقاله و نوشته‌ای می‌آوردند که ما چاپ کنیم.

مانده بودیم که چه کنیم. اگر چاپ کنیم، در سطح مجله نیست، خیلی پایین است، نه استدلالی دارد و نه قلم درستی. اگر چاپ نکنیم، نمی‌توانیم در

همین ابتدا با بعضی از آقایان بیت آیت الله بروجردی در یافتیم! بالاخره آقای موسی صدر<sup>۱۶</sup> گفت: این جور مقاله‌ها را من حل می‌کنم، نگران نباشید. مقاله یکی از آقایانی که وابسته به بیت آقای بروجردی بود، برداشت و مطالعه کرد و رفت با نویسنده آن به گفت و گو نشست و به او گفت:

«اجازه می‌دهید که خود من، دستی در آن ببرم و بعد آن را در

مجله چاپ کنیم.»

پس از این که از آن آقا اجازه گرفت، آمد مقاله را از اول تا آخر باز نویسی کرد. تنها اسم آن آقا روی مقاله بود. تمام مقاله، از اول تا آخر، عوض شده بود. آقا موسی صدر، با این روش و پذیرش مسؤلیت این گونه مقالات، مسأله را حل کرد و ما را از نگرانی به در آورد. او می‌گفت:

«من این گونه مقاله‌ها را باز نویسی می‌کنم اگر آقایان مکدر

شوند، از من مکدر می‌شوند و با مجله برخورد نمی‌کنند و مجله

در این بین مسؤلیتی نخواهد داشت. مسؤلیتش با من است.»

ما از همان آغاز، تصمیم گرفتیم: هیچ کس را آیت الله العظمی ننویسیم،

حتی آقای بروجردی را. آقا، عده‌ای بلایی سر ما آوردند که نگو. گفتند:

«شما در حوزه مجله منتشر می‌کنید، مقاله می‌نویسید و اسمی از

آقای بروجردی نمی‌برید از ایشان با القاب یاد نمی‌کنید.»

آقای دیگری هم بود که به مجله کمک می‌کرد و توقعاتی داشت که ما

ترتیب اثر ندادیم و گفتیم: بنای ما بر این است که اسمی از کسی نبریم و از

کسی تبلیغ نکنیم و....

شاید از شما خیلی‌ها توقع داشته باشند: چرا از ما این جوری نام بردید،

بدون عنوان و لقب و یا چرا مقاله ما را مقدم نداشتید و در اواسط مجله و یا در

آخر آن چاپ کردید.

این جا باید مقاومت کنید. البته الحمد لله آن توقعات این روزها نیست. آنانی که اهل توقع هستند و از شماها توقعاتی شاید داشته باشند، ضعیف شده اند. بیوت نمی توانند این جور توقعات داشته باشند، نمی توانند اعمال نفوذ کنند. بالأخره مقاومت اصل است. اگر مقاومت نکنید و در برابر توقعات نایستید، مجله تان خراب می شود، مطالبی که ارائه می دهید مورد توجه اهل فکر قرار نمی گیرد. خیلی مراقب این مطلب باشید.

یک آقای که به زور ثقة الاسلام است، بنویسد حجة الاسلام، یک آقای که به زور حجة الاسلام است، بنویسد آیت الله، یک آقای که به زور آیت الله است، بنویسد آیت الله العظمی، کسانی که او را می شناسند، از شما و از مجله شما روی برمی گردانند و رغبت نمی کنند، مجله شما را بخوانند.

آقای کتابی نوشته بود درباره شرح حال علما. یکی را که ثقة الاسلام نبود، نوشته بود حجة الاسلام. کسی را که حجة الاسلام نبود، نوشته بود آیت الله. کسی را که آیت الله نبود، نوشته بود آیت الله العظمی! بعد شنیدیم که این آقا، کارش را براساس پولی که افراد به او می داده اند، تنظیم می کرده است. اگر ثقة الاسلام، مقداری بیش تر پول می داده، از او با عنوان حجة الاسلام یاد می کرده و اگر حجة الاسلام مقداری بیش تر پول می داده، از او با عنوان آیت الله نام می برده و اگر آیت الله مقداری بیش تر پول می داده، وقتی شرح حال او را می خواسته بنویسد، از او با عنوان آیت الله العظمی یاد می کرده است.

شما باید بی نظر باشید و مقاله هایی را چاپ کنید که نویسندگانش، با دقت، حوصله و تحقیقی و مستند مقاله را نوشته است. اما او کیست، به کجا وابسته است، چه موقعیتی دارد، برای شما مهم نباشد. مهم کاری باشد که ارائه داده است. اگر کار تحقیقی و مستند است چاپ کنید و گرنه به هیچ وجه چاپ نکنید.

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

### یادداشتها:

۱. «رنه دکارت، در لاهه، از شهرهای کوچک فرانسه، در سال ۱۵۹۶ م. زاده است. پدرش از قضات و نجبای متوسط بود. طبع کنجکاوی و محققى او از زمان کودکی نمایان شد. پدرش او را فیلسوف می خواند. دوره تحصیل آن زمان را در مدرسه «لافلش» که «ژزوئیت»ها اداره می کردند، در هشت سال طی کرد. چندی به علم حقوق و طب پرداخت و چون به سن بیست رسید، متوجه نقص تربیت علمی خویش گردید و بنابر جهانگردی گذاشت... [تا این که] در خلوت انزوای هلاند، دکارت فارغ از امور زندگی روزگار را وقف امور علمی کرد... تحقیقات علمی او بیش تر به تفکر و تجربه شخصی بود، نه به خواندن کتاب. چنانکه خود گفته: در کتاب جهان مطالعه می کرد. یعنی سیر و تأمل در آثار طبیعت و چگونگی خلقت می نمود....

پس از آن که چهار سال در هلاند به امور علمی اشتغال ورزید، تصنیفی حاضر کرد، موسوم به «عالم» و آن بیانی بود از کلیه خلقت. و یکی از اصول عقایدی که در آن اظهار نموده، حرکت زمین بود. می خواست آن تصنیف را به چاپ برساند. در آن هنگام غوغای محاکمه گالیله بلند شد و خبر رسید که آن دانشمند به سبب اظهار عقیده به حرکت زمین، مبعوض اولیای دین شده و در محکمه شرع، محکوم گردیده است (سال ۱۶۳۳) دکارت، چون ستیزه با اهل دیانت و غوغای مذهبی را خوش نداشت، با تأسف بسیار، از نشر کتاب خود منصرف گردید. و چهار سال پس از آن واقعه کتاب دیگری به چاپ رساند موسوم به: «گفتار در روش درست راه بردن

عقل و طلب حقیقت در علوم» مذیل به رسالهٔ در «مناظر و مرایا و کائنات جو و هندسه».

مندرجات این کتاب، همه نتیجه تحقیقات و تفکرات شخصی دکارت بود. و این، نخستین کتاب علمی و فلسفی است که به زبان فرانسه نوشته شده، زیرا که پیش از آن، در سراسر اروپا، فضلا، نوشته‌های خود را به زبان لاتین می‌نوشتند. از همین رو، تصنیف مزبور در نزد عامه، بسیار دلچسب واقع شد....

پس از نشر آن کتاب، دکارت، در ظرف هفت سال، و تصنیف دیگر نیز به چاپ رسانید: یکی تنها در مباحث مابعدالطبیعه، موسوم به «تفکرات در فلسفه اولی» و دیگری در کلیه حکمت الهی و طبیعی، موسوم به «اصول فلسفه»....

انتشار این تصانیف، آوازهٔ دکارت را بلند کرد. کم‌کم فضلا متوجه شدند و گروهی از اهل ذوق، نسبت به او ارادت ورزیدند، یا در تحقیقات علمی، با او مشارکت و دستیازی کردند. اما آن چه از آن می‌ترسید و پرهیز داشت نیز واقع گردید... و تئوسیوس که کشیش و واعظ بود، به نام حمایت دین و حکمت ارسطو... به معارضه دکارت برخاست و هنگامه‌ای برپا کرد و موقعی به دست آورده، گریبان درید و خاک بر سر نمود و علم تکفیر برافراشت... دکارت بر سر زبانها افتاد و متهم شد به این که: کارکن فرقه ژزوئیت است، تا مذهب پروتستان را خراب کند. بعضی دیگر گفتند: برای اثبات وجود صانع، دلایل ضعیف می‌آورد، تا بنیاد خداپرستی را در نزد عوام متزلزل سازد. هیأت مدرسان دانشگاه هم، حکم بطلان تعلیمات دکارت را صادر کردند.

در این هنگام دید اگر خاموش بماند، امر مشتبه می شود و سخن مدعیان به کرسی می نشیند. دعاوی ایشان را رد کرد و سخریه قرار داد.

وئسیوس، دست برنداشته، به دیوان عدالت دادخواهی نمود. و حکم غیابی صادر شد. کم مانده بود که دکارت را تبعید کنند و کتابهایش را طعمه آتش سازند. مطلب را با سفیر فرانسه در میان گذاشت و به رئیس جمهوری متوسل و حکم محکمه توقیف شد.

... دکارت همچنان که در روش کسب علم، جاده کوییده پیشینیان را

رها کرده، راه تازه در پیش گرفت، نسبت به خود علم نیز، همین

شیوه را اختیار کرد. یعنی آن چه از پدر و مادر و مردم و استاد و معلم

و کتاب آموخته بود، نیست انگاشت، بساط کهنه را برچید و طرح نو

در انداخت. پس، بنابراین گذاشت که جمیع محسوسات و

معقولات و منقولات را که در خزینه خاطر دارد، مورد شک و تردید

قرار دهد، نه به قصد این که مشرب شکاکان اختیار کند که علم را

برای انسان غیر ممکن می دانند، بلکه به این نیت که به قوه تعقل و

تفحص شخصی خویش، اساسی در علم به دست بیاورد، و مطمئن

شود که علمش عاریتی و تقلیدی نیست. به عبارت دیگر شک را راه

وصول به یقین قرار داد و از این رو، آن را «شک دستوری» یعنی

«مصلحتی» خوانده است و گاهی هم «شک افراطی» می گوید، تا

آشکار باشد که عمداً شک را به درجه افراط و مبالغه رسانیده است.

و موجبات شک و تردید در معتقدات را چنین بیان می کند: به

محسوسات اعتبار نیست، زیرا حس خطا بسیار می کند و چون در

خواب، شخص به هیچ وجه شبهه در بطلان مشهودات خویش ندارد

و حال آن که یقیناً باطل است. پس از کجا می‌توان اطمینان کرد که معلومات بیداری همان اندازه بی‌اعتبار نیست؟ و آیا یقین است که من خودم موجودم و دارای جسم و جانم؟ و چگونه می‌توان دانست که مشیت خداوند بر این قرار نگرفته که من در خطا باشم، یا شیطان قصد گمراهی مرا ننموده است؟ و حتی یقین من به این که دو و سه پنج می‌شود. شاید از شبهاتی باشد که شیطان به من القا کرده است. و بنابراین، کلیه افکار من باطل باشد پس فعلاً تکلیف من آن است که در همه چیز شک داشته باشم و هیچ امری از امور را یقینی ندانم. چون ذهن به کلی از قید افکار پیشین رها شد و هیچ معلومی نماند که محل اتکا بوده و مشکوک نباشد، متوجه شدم که هرچه را شک کنم، این فقره را نمی‌توانم شک کنم که شک می‌کنم. چون شک می‌کنم، پس فکر دارم و می‌اندیشم. پس کسی هستم که می‌اندیشم. پس نخستین اصل متیقن و معلومی که به دست آمد این است که «من می‌اندیشم، پس هستم» این عبارت که: «می‌اندیشم پس هستم» یا «فکر دارم، پس وجود دارم» در تاریخ فلسفه اروپا باقی ماند. و معروف‌ترین یادگار دکارت است.

سیر حکمت در اروپا/ ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۸

۲. «نولدکه» (۱۸۳۶-۱۹۳۱) THEODOR NOLDEKE «تئودور نولدکه»، بدون رقیب، پیر خاورشناسان آلمانی است. تلاش پایدار و درخشش ذهن و آگاهی گسترده‌اش به ادبیات یونانی و شناخت کاملش از سه زبان سامی: (عربی، سریانی و عبری) همراه با طول عمرش که از ۹۴ سال تجاوز کرد به او امکان داد تا این جایگاه را نه تنها در میان خاورشناسان آن زمان، بلکه در میان تمام خاورشناسان به دست



آورد.

تئودور نولدکه در دوم مارس ۱۸۳۶ در شهر هاربورگ (که از سال ۱۹۷۷ به منطقه هامبورگ ضمیمه شد) به دنیا آمد. پدرش نماینده دبیرستان بود و پس از آن مدیر دبیرستانی در شهر لیگن (از ۱۸۴۹ تا ۱۸۶۶) شد. تئودور از بهار ۱۸۴۹ تا پاییز ۱۸۵۳ را در لیگن گذراند تا بخصوص تحت نظارت پدرش آماده ورود به دانشگاه شود. در طول آن بخصوص نسبت به ادبیات کلاسیک ((یونانی و لاتین) شناخت پیدا کرد، به گونه‌ای که در طول زندگی اش حسرت آن دوران را می‌خورد و حتی گاهی متأسف بود که چرا وی به جای زبانهای سامی در این زمینه تخصص نگرفت! سنوک هر خرونیه روزی از او پرسید که آیا واقعاً قصد تخصص در تحقیقات یونانی به جای سامی را داشته است. وی، آن را مگر به این دلیل که به تحقیقات یونانی به نحو گسترده و عمیقی پرداخته شده، به گونه‌ای که جایی برای اکتشافات تازه در آن باقی نمانده است، در حالی که میدان زبانهای سامی هنوز بکر است و امکان دستیابی به اکتشافات مهم در آن به سهولت وجود دارد، منکر شد.

بر همه اینها علت علمی دیگری اضافه می‌شود، و آن این که هنگامی که وی در سال ۱۸۵۳ خواستار پیوستن به دانشگاه گوتینگن شد، پدرش توصیه‌ای به دوست دوران جوانی اش هینریش ایولد، سامی‌شناس مشهور و بخصوص عبری‌نویس. تئودور نولدکه پیش از آن به شناخت مبانی زبان عبری پرداخت. همچنین حادثه‌ای جسمی که برای او پیش آمد او را برای مدتی ناچار به قطع

تحصیلات دبیرستانی کرد. ایولد او را به فراگیری دو زبان عبری و عربی و ادبیات کشاند. تئودور نولدکه در مدت یک ترم تحصیلی در کلاسهای آموزش زبان سریانی حضور یافت و در درسهای آرامی مربوط به کتاب مقدس که توسط برتیو القامی شد، و این تنها کلاس آرامی بود که نولدکه در طول دانشکده داشت، ولی سایر لهجه‌های آرامی را خودش فراگرفت. در کنار آن، زبان سانسکریت را نزد بنفای آموخت و هنگامی که در دانشگاه کیل در فاصله (۱۸۶۴-۱۸۷۲) در آنجا استاد بود، فراگیری سانسکریت را پی گرفت.

همچنین هنگامی که دانشجوی دانشگاه بود، فراگیری دو زبان فارسی و ترکی را آغاز نمود.

در سال ۱۸۵۶ دکترای مقدماتی خود را با رساله‌ای درباره «تاریخ قرآن» به دست آورد. این موضوعی است که نولدکه با نگارش مهم‌ترین و مشهورترین کتابهایش به آن پرداخت. پس از در سال، یعنی در سال ۱۸۵۸ آکادمی پاریس جایزه‌ای برای تحقیقاتی درباره این موضوع تعیین کرد. نولدکه در آن شرکت کرد. او، اشپرنگر و میکلیه اماری به طور مشترک و هر کدام از این سه، مبلغ ۱۳۳۳ فرانک فرانسه برنده شدند. پس از در سال دیگر (۱۸۶۰) نولدکه ترجمه آلمانی اصلاح شده این رساله را تحت عنوان: «تاریخ قرآن»، "Geschichte des Qorans" ارائه کرد (متن رساله به زبان لاتین نوشته شده بود). این اثر را با همکاری شاگردش اشوالی توسعه داد.

پس از آن که در بیست سالگی به دکترای مقدماتی اش دست یافت،

زندگی در سفر به خارج آلمان را آغاز کرد. ابتدا به وین رفت و نزدیک به یک سال (۱۸۵۶-۱۸۵۷) نسخه‌های خطی کتابخانه وین را تحقیق کرد. در همان هنگام به فراگیری دو زبان فارسی و ترکی اقدام کرد و به خواندن اشعار شعرای صوفی ایران، بخصوص سعدی و عطار مبادرت کرد.

از وین به لیدن رفت و از پاییز سال ۱۸۵۷ تا بهار ۱۸۵۸ را در آن جا گذراند. در لیدن جایی که نسخه‌های خطی فراوان عربی و اساتید ممتاز خاورشناسی یعنی دوزی و جونبول و دووریس و کونن وجود داشتند، نولدکه جوان رشته‌های محکم دوستی را با این خاورشناسان برقرار کرد و به خواندن نسخه‌های خطی سنگین عربی پرداخت. در همان هنگام با گروهی از نسل برجسته خاورشناسان هلندی آشنا شد: دوگوجه، و دوگونگ و انگلمن و بخصوص اولی که رشته‌های محکم دوستیشان تا مرگ دوگوجه در سال ۱۹۰۹ ادامه یافت.

از لیدن به گوتا در آلمان رفت و در طول یک ماه به مجموعه نسخه‌های خطی عربی پرداخت و پس از آن (در ۲۶ آوریل ۱۸۵۸) به برلین رفت و نسخه‌های خطی آن جا را بررسی کرد. در این راه ر. گوشه، خاورشناس آلمانی به او کمک کرد. وی اولین کسی بود که فهرستی بر تألیفات غزالی نوشت (به کتاب ما: «مؤلفات الغزالی»، مقدمه، قاهره، ۱۹۶۱، مراجعه شود). نولدکه تا دوم سپتامبر ۱۸۶۰ در برلین ماند و در طول اقامتش در آن جا به مدت یک سال و نیم معاون کتابخانه برلین شد که در طول آن اقدام به تهیه فهرست نسخه‌های خطی ترکی آن جا کرد (که شمار آنها در آن هنگام بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نسخه خطی بود) و او را به فراگیری زبان ترکی که

همان‌گونه که گفته شد از وین آغاز کرده بود، کشاند. سلامتی اش از کودکی تا پایان زندگی رو به ضعف داشت و بیماریها به او روی آورد، با این همه عمرش از ۹۴ سالگی تجاوز کرد! . به دنبال بهبودی اش، در سپتامبر ۱۸۶۰ سفری از برلین به رم کرد و در طول راه از شهرهای بزرگ دیدار کرد. سفرش سه ماه طول کشید و این سفر در کنار سفرهایش به وین و لیدن و انگلیس، تنها سفرش به خارج از آلمان به شمار می‌رود. عجیب این است که وی به هیچ وجه به کشورهای عربی و اسلامی سفر نکرد، علی‌رغم این که تخصص و کارش تماماً مربوط به زبان این کشورها و ادبیات و تاریخ و جغرافیای آن بود.

پس از بازگشت از ایتالیا در دسامبر ۱۸۶۰ به معاونت مسؤل کتابخانه گیتنگن برگزیده شد و تا ژانویه ۱۸۶۲ کار خود را در این پست ادامه داد.

در ژانویه ۱۸۶۱ استاد حق‌التدریس پریواتدوزن دانشگاه مشهور گیتنگن شد. ایولد او را مأمور ارائه دروسی در زمینه تفسیر «سفر اشعیا» و دستور زبان عربی کرد. این او را به تحقیق «منشا» و تفاسیر قدیم عهد قدیم کتاب مقدس کشاند.

ولی در همان هنگام به تحقیق شعر عربی قدیم پرداخت و در این زمینه از نسخه‌های خطی وین و لیدن و گوتا و برلین که در طول سفرهایش به آن‌جا استنساخ کرده بود و پیش از این یاد شد، کمک گرفت. ثمره آن تعدادی مقاله و تحقیق بود که در کتابش «گفتارهایی پیرامون شناخت شعر قدیم عرب»، "Betrag zur Kenntnis der Poesie der Aeltern Araber" جمع‌آوری شد. تحقیق اول همان

است که در کتابمان: «دراسات المستشرقین حول صحة الشعر الجاهلی» آمده است و نیز تحقیقی درباره عروة بن الورد شاعر نوشت.

سپس توجه خاصی به دستور زبان عربی و دستور زبان مقایسه‌ای زبانهای سامی نمود. ثمره‌های این کوشش مدتها بعد در دو کتاب نمایان شد:

۱. «درباره دستور زبان فصیح عرب»، (۱۸۹۷)، "zur Grammatik des klassischen Arabisch"

۲. «گفتارهایی درباره زبان‌شناسی سامی»، (۱۹۰۴) و تحقیقات جدیدی درباره زبان‌شناسی سامی» (۱۹۱۱) "Neue Beitrage zur semitischen sprachkunde"

نولدکه همچنین به زبانهای منداعی و زبان سریانی جدید پرداخت، که در منطقه دریاچه ارومیه (شمال غربی ایران) به آن سخن می‌گویند و تا امروز باقی است.

انتصاب او به استادی زبانهای سامی در دانشگاه کیل از سال ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۲ انگیزه قوی برای پرداختن به زبانهای سامی بود. گرچه این او را ابداً از ادامه تحقیقات مربوط به عهد قدیم از کتاب مقدس و نگارش مقالات متعددی در این باب و نیز پیگیری نگارش به دو زبان سانسکریت و ترکی بازمی‌داشت.

در بهار سال ۱۸۷۲ به استادی دانشگاه استراسبورگ (پایتخت منطقه آلزاس که در آن هنگام پس از جنگ هفتاد به آلمان منضم شده بود) منصوب شد. وی تا سال ۱۹۲۰ در استراسبورگ ماند، علی‌رغم دعوت‌های مکرری که از دانشگاه‌های: برلین (سال ۱۸۷۵) و وین

(سال ۱۸۷۹ برای بار دوم) و لیپزیک (سال ۱۸۸۸) برای او آمده بود. با وجود بازنشستگی اش در سال ۱۹۰۶ کنفرانس‌هایی ایراد می‌کرد و این فاصله طولانی در استراسبورگ که بیش از ۵۰ سال به طول انجامید، دوره قوام موقعیت و تحقیقات و درخشش او در خاورشناسی بود.

در بهار سال ۱۹۲۰ به شهر کارلسروهه (در منطقه الرین علیا) رفت و در خانه پسرش، که در آن هنگام مدیر راه آهن منطقه بود، اقامت گزید و در این جا، ده سال آخر عمرش را سپری کرد. تا این که در ۲۵ دسامبر ۱۹۳۰ درگذشت. همسرش پیش از آن در سال ۱۹۱۶ فوت کرده بود. آنان در سال ۱۸۶۴ ازدواج کرده بودند و ده پسر و دختر به دنیا آوردند که شش تن از آنها پیش از مرگ پدرشان مرده بودند.

فرهنگ کامل خاورشناسان، عبدالرحمن بدوی، ترجمه شکرالله

خاکرند/۴۱۹-۴۲۲، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۳. «اصطلاح «تاریخ قرآن» اصطلاح نسبتاً جدیدی است و شاید وضع آن از سوی اسلام شناسان و قرآن شناسان غربی باشد. زیرا پیش از قرن حاضر، و در آثاری که قدما در زمینه علوم قرآنی نوشته‌اند، فی‌المثل در دایرةالمعارف قرآنی جامعی چون اتقان سیوطی به اصطلاح و تعبیر «تاریخ قرآن» برنمی‌خوریم. باید توجه داشت که نبودن اسم و اصطلاح با نبودن مصداق و مواد و منابع مربوط به این رشته تحقیقی فرق دارد. در عالم اسلام از همان صدر اول هم مواد و هم منابع و هم مباحث تاریخ قرآن وجود داشته است، چنانکه فی‌المثل در صحیحین احادیثی درباره نحوه جمع و تدوین و کتابت قرآن و کاتبان وحی آمده است. در برهان زرکشی و اتقان سیوطی

مباحث بسیاری در زمینه تاریخ قرآن هست از نحوه نزول وحی و تنجیم (پاره پاره و به تدریج نازل شدن وحی) تا کاتبان وحی و ترتیب آیات و سوره‌ها و نامگذاری سوره‌ها و این که ترتیب و توالی آنها توقیفی، از سوی رسول اکرم (ص)، یا اجتهادی به ابتکار و اختیار صحابه بوده است، و نحوه تدوین مصحف امام یا مصاحف عثمانی و مصاحف مهم دیگر چون مصحف منسوب به حضرت علی (ع)، عبدالله بن مسعود، و ابی بن کعب و بحث قرآات و لهجات و اختلاف قرآات و رسم یعنی رسم الخط عثمانی آمده است.

در دوران جدید، تحقیقات تشو دور نولدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۰م) خاورشناس و اسلام شناس مشهور آلمانی، نقطه عطفی در شناخت و نگارش تاریخ قرآن است، او اثر معروفش تاریخ قرآن را در سال ۱۸۶۰م. انتشار داد. طبع بعدی و گسترش یافته این اثر به کمک و همکاری شوالی، برگشتراسر و پرتسل، در فاصله سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۳۸م در لایپزیک انتشار یافت. شاید بتوان گفت این اثر اساسی نولدکه و اثر گلدزیهر درباره تاریخ تفسیر قرآن، و نیز آثار محققان دیگر چون آرتور جفری، ریچارد بل، رزی بلاشر در زمینه تاریخ قرآن، همت پژوهندگان مسلمان اعم از شیعه یا سنی را به حرکت درآورد. تاریخ القرآن اثر محقق نامدار شیعه، ابو عبدالله زنجانی (۱۳۰۹-۱۳۶۰ق) جزو نخستین تواریخ قرآن است که مسلمانان در عصر جدید نوشته‌اند. این اثر کم حجم (هشتاد صفحه) به عربی نوشته شده بود، و با مقدمه انگلیسی مترجمان دایرة المعارف اسلام (به عربی)، و با تقریظ عربی احمد امین در سال ۱۹۳۵م در قاهره انتشار یافت و توجه اهل نظر را در جهان اسلام و جهان

اسلام‌شناسی برانگیخت (نخستین ترجمه فارسی آن با عنوان تاریخ قرآن به قلم ابوالقاسم سحاب در سال ۱۳۱۷ ش انتشار یافت). بعضی از مباحث عمده این کتاب کوچک عبارت است از تاریخچه پیدایش خط در حجاز و خطی که قرآن به آن نوشته شد، کتابت قرآن حین نزول آن به امر رسول اکرم (ص)، نویسندگان وحی، موادی که وحی را بر آن می‌نوشتند، اسامی کسانی که قرآن را در عهد پیامبر (ص) جمع کردند، تاریخ نزول سوره‌ها، ترتیب نزول قرآن در مکه و مدینه، قرآن در عهد ابوبکر و عمر، قرآن در عهد عثمان، ترتیب سوره‌ها در مصحف علی (ع)، باب سوم این کتاب کم حجم و پربار به بحثی درباره فواتح سور (کلمات مقطعه و مرموز آغاز بعضی سوره‌های قرآن) ختم می‌شود. «کتاب القرآن» بحارالانوار مجلسی مفصل‌ترین مباحث مربوط به علوم قرآنی از جمله شامل مباحثی مربوط به تاریخ قرآن در عالم تشیع است که در بخشی از مجلد نوزدهم طبع قدیمی بحار برابر با مجلدات ۹۲ و ۹۳ طبع جدید درج گردیده است. بعضی از مباحث عمده «کتاب القرآن» در بحارالانوار عبارت است از: فضل قرآن و اعجاز آن، فضل کتابت قرآن، کاتبان وحی، نخستین و آخرین سوره‌ای که نازل شده، کیفیت جمع قرآن و آن چه دلالت بر تغییر (یعنی تحریف) آن دارد (تحریف ناپذیری قرآن)، درباره وجوه اعجاز قرآن؛ همچنین مباحث مفصل بسیاری در زمینه آداب قرائت قرآن و تعلیم و تعلم آن و ختم قرآن و ادعیه تلاوت و فضایل یکایک سوره‌ها دارد که این مباحث ربط مستقیمی به تاریخ قرآن ندارد. در عصر جدید مناهل العرفان، اثر محمد عبدالعظیم زرقانی، و مباحث فی علوم



القرآن اثر صبحی صالح مباحث عمده‌ای در زمینه تاریخ قرآن در بردارد. در همین زمینه تاریخ قرآن تألیف عبدالصبور شاهین (قاهره، ۱۹۶۶ ق) قابل توجه است. همچنین دو اثر محققانه و پر حجم از دو تن از قرآن پژوهان شیعه در عصر جدید شایان ذکر است. نخست تاریخ قرآن نوشته مرحوم دکتر محمود رامیار (م ۱۳۶۳ ش) طبع اول تهران، ۱۳۴۶ ش، طبع دوم با افزایش و تجدید نظر ۱۳۶۲ ش؛ دوم تاریخ قرآن کریم نوشته دکتر سید محمدباقر حجتی، استاد و مدیر گروه علوم قرآنی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران (نیز ← قرآن، نزول قرآن، وحی). «

بهاء‌الدین خرمشاهی، دائرةالمعارف تشیع، ج ۴/۴۰-۴۱

۴. «علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن احمد بن محمد، عن عمر بن عبدالعزیز، عن هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیره قالوا: سمعنا ابا عبد الله، علیه السلام، يقول: حدیثی حدیثُ اَبی و حدیثُ اَبی حدیثُ جدی و حدیثُ جدی حدیثُ الحسین و حدیثُ الحسین حدیثُ الحسن و حدیثُ الحسن حدیثُ امیر المؤمنین و حدیثُ امیر المؤمنین، علیه السلام، حدیثُ رسول الله و حدیثُ رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، قول الله عزوجل.» کافی، ج ۱/۵۳

حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدّم [علی بن حسین] و حدیث جدّم، همان حدیث حسین است و حدیث حسین، حدیث حسن است. و حدیث حسن، حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، سخن خدای عزوجل است.

احفص بن البختری قال: قلت لابی عبد الله، علیه السلام، نسمع

الحديث منك فلا أدري منك سماعه او من ايک . فقال : ماسمعته  
سني فاروه عن ابي و ما سمعته مني فاروه عن رسول الله ، صلى الله  
عليه وآله وسلم . « وسائل الشيعة ، ج ۱۸ / ۷۴ ، ح ۸۶

حدیثی از شما می شنوم ، نمی دانم از شما شنیده ام ، یا پدرتان . امام  
فرمود : آن چه از من شنیده ای می توانی آن را از جانب پدرم روایت کنی  
و آن چه را که از من شنیده ای ، مجازی از رسول خدا روایت کنی .

«حدثنا حمزة بن يعلى ، عن احمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن  
جابر عن ابي جعفر ، عليه السلام قال : انا لو كنا نحدثكم برأينا و هو انا ،  
لكننا من الهالكين و لكننا نحدثكم باحاديث نكتزها عن رسول الله ، صلى  
الله عليه وآله وسلم ، كما يكتز هؤلاء ذهبهم و فضتهم»

بصائر الدرجات / ۲۹۹

اگر ما با مردم بر اساس رأی و هوی سخن بگوییم ، از جمله  
هلاک شدگان خواهیم بود . لکن ما بر اساس احادیثی با شما سخن  
می گوئیم که از رسول خدا در گنجینه داریم و از آنها نگهداری  
می کنیم . همان گونه که مردم طلا و نقره را در گنجینه خود  
نگهداری می کنند .

قال اخبرني ابو القاسم جعفر بن محمد القمي ، رحمه الله ، قال :  
حدثنا سعد بن عبدالله قال : حدثنا احمد بن محمد بن عيسى قال :  
حدثني هارون بن مسلم ، عن علي بن اسباط ، عن سيف بن عميرة ،  
عن عمرو بن شمر ، عن جابر قال : قلت لابي جعفر محمد بن علي  
الباقر ، عليه السلام ، اذا حدثتني بحديث فاستنده لي .

فقال : حدثني ابي ، عن جدتي ، عن رسول الله ، صلى الله عليه وآله  
وسلم ، عن جبرئيل ، عليه السلام ، عن الله عز وجل و كل ما احدثك

بهذا الاسناد. «  
 امالی شیخ مفید/ ۴۲، ح ۱۰، چاپ کنگره  
 جابر بن عبدالله می گوید: به امام محمد باقر (ع) گفتم: هر گاه برایم  
 حدیثی بیان می کنید، اسناد آن را هم برایم بگویید.  
 امام فرمود: پدرم، از جدّم، از رسول خدا، از جبرئیل، از جانب  
 خدای عزوجل، این چنین برایم حدیث کرد. و هر حدیثی که من  
 برای تو می گویم، به همین اسناد است.

۵. «ابن معروف، عن حماد بن عیسی، عن ربیع، عن سورة بن کلیب قال:  
 قلت لابی عبدالله، علیه السلام، بأی شیء یفتی الامام؟  
 قال: بالکتاب»

قلت: فما لم یکن فی الکتاب؟

قال: بالسنة.

قلت: فما لم یکن فی الکتاب والسنة؟

قال: لیس شیء الا فی الکتاب والسنة.

راوی می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: امام بر چه اساس و  
 مبنایی فتوا می دهد؟

امام فرمود: بر اساس کتاب خدا.

گفتم: اگر حکمی در قرآن نباشد.

امام فرمود: بر اساس سنت.

گفتم: اگر حکمی در قرآن و سنت نباشد؟

امام فرمود: هیچ مطلبی نیست مگر آن که ریشه ای در کتاب و سنت  
 دارد.

۶. «محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابی هاشم

الجعفری، قال سألت الرضا، عليه السلام، عن المصلوب؟

فقال: أما علمت أن جدی، صلی علی عمه؟

قلت: اعلم ذلك، ولكنی لا أفهمه مبیناً.

فقال: أینه لك: ان كان وجه المصلوب الى القبلة فقم علی منکبة

الأيمن، وان كان قفاه الى القبلة فقم علی منکبه الايسر. فإن بین

المشرق والمغرب قبله

وان كان منکبه الايسر الى القبلة فقم علی منکبه الايمن.

وان كان منکبه الايمن الى القبلة فقم علی منکبه الايسر.

و كيف كان منحرفاً فلا تزائلن مناکبه وليكن وجهك الى ما بين

المشرق والمغرب ولا تستقبله ولا تستدبره البتة.»

وسائل الشیعه، ج ۲/۸۱۲

۷. «روى الشيخ فى الخلاف، عن عمار بن ياسر قال: اخرجت

جنازة ام كلثوم، بنت على و ابنها زيد بن عمر. و فى الجنازة الحسن

والحسين و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و ابوهريرة، فوضعوا

جنازة الغلام مما بلى الامام والمرأة ورائه. و قالوا هذا هو السنة.»

همان/۸۱۱

اسراء، آیه ۲۶. علامه طباطبایى در ذیل این آیه شریفه مى نویسد:

«این آیه از پیروى و متابعت هر چیزى که بدان علم و یقین نداریم،

نهی مى کند و چون مطلق و بدون قید و شرط است، پیروى اعتقاد

غیر علمى و همچنین عمل غیر علمى را شامل گشته و معنایش چنین

مى شود: به چیزى که علم به صحت آن ندارى، معتقد مشو و

چیزى را که نمى دانى مگر و کارى را که علم بدان ندارى، مکن؛

زیرا همه اینها پیروى از غیر علم است.

پیروی نکردن از چیزی که بدان علم نداریم و همچنین پیروی از علم، در حقیقت، حکمی است که فطرت خود بشر آن را امضا می‌کند.»  
المیزان، ترجمه، ج ۱۳/ ۱۲۶

امام باقر (ع) به زید بن علی می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَحْلَىٰ حَلَالًا وَحَرَمًا حَرَامًا وَفَرَضَ فَرَائِضَ وَضَرَبَ امْتِثَالَ وَ سَنَ سُنَنًا... فَإِنْ كُنْتَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرٍ وَ تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ فَشَانِكَ وَالْأَفْلَا تَرُومَنْ أَمْرًا أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شَبْهَةٍ»

همانا خداوند چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام و اعمالی را واجب فرموده و مثالهایی آورده و سنتهایی را برقرار کرده است... پس اگر در کار خود بینه و یقین داشته‌ی و دلیل واضح، پس انجام بده و گرنه به کاری که در آن شک و تردید داری نپرداز و بر آن تصمیم مگیر.

۹. شهید بهشتی می‌گوید:

«اظهار نظر در مسائل اسلامی، چه در فقه و چه در رشته‌های دیگر، کار فنی، پیچیده و دشوار است. آن چه امروز در میان مردم، مخصوصاً تحصیل‌کردگان رشته‌های مختلف علوم دیگر رایج شده که با مختصر اطلاع از قرآن و حدیث و تاریخ اسلام، به خود حق می‌دهند در مسائل فقهی عملی فتوا دهند، در مسائل اعتقادی و تاریخی اظهار نظر کنند و گاهی نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی گذشته، یا معاصر را تخطئه نمایند، انحرافی سخت ناپسند و زیان‌آور است و باید برای جلوگیری از آن اقدام مؤثری به عمل آید.»

این انحراف، تا حدودی عکس‌العمل یک انحراف دیگر است که

برخی از متدینین و حتی برخی از گویندگان و نویسندگان دینی، هرچه را در کتاب، به نام حدیث و روایت بیابند، به عنوان حقایق اسلام نقل و بر آن تکیه می نمایند و هرچه مخالف آن بیابند، بی تأمل تخطئه می کنند، بی آن که درست تحقیق داشته باشند. این گونه انحرافات، به هر شکل و از هر کس، در هر لباس و عنوان باشد، ناپسند و زیانبخش است. «روحانیت در اسلام/ ۳۴

در این جا شرح حال مرحوم محمدابراهیم آیتی را که به قلم خود ایشان نگارش یافته، نقل می کنیم، تا خوانندگان و علاقه مندان به شرح حال عالمان دین، ضمن آشنایی با شخصیت و زندگی علمی ایشان، با چگونگی تدریس و تحصیل در حوزه های علمی قدیم و زندگی طلبگی که با همه سختیها، سرشار از نشاط و امید بوده است، آشنا شوند:

«هفت ساله بودم که پدرم مرحوم شیخ محمد قائمی پیش نماز قریه گزار (از توابع بیرجند) مرا برای فراگرفتن قرآن مجید و خواندن کتابهای فارسی مذهبی و اخلاقی از قبیل عین الحیات و جلاء العیون و حلیة المتقین مرحوم مجلسی نزد آخوند ملا عبدالله گزاراری برد و به وی سپرد.

مقدمات عربی را تا اواخر کتاب هدایه (در نحو) از مرحوم پدرم فراگرفتم. نه ساله بودم که پدرم در سوم ماه رمضان سال ۱۳۴۲ مرحوم شد.

شرح قطر و الفیه ابن مالک و کتاب سیوطی (شرح الفیه) و شرح جامی را نزد مرحوم ملا عبدالله گزاراری، و مرحوم ملا محمدابراهیم بویگی خواندم.

سیزده ساله بودم که با اجازه مادرم برای ادامه تحصیل به شهر بیرجند رفتم و مدت پنج سال در مدرسه معصومیه بیرجند کتابهای حاشیه ملا عبدالله یزدی، و مقداری از شمسیه (در منطق)، شرح نظام (در صرف) مغنی اللیب (در نحو)، قسمتی از مطوّل تفتازانی (در معانی و بیان و بدیع)، معالم و قسمتی از کتاب قوانین (در اصول)، تبصره علامه و شرح لمعه (در فقه) و مختصری حساب و هیئت، و مقداری از شرح سبعة معلقه را از مرحوم حاج شیخ محمد باقر آیتی بیرجندی، و آیت الله حاج شیخ محمد حسین آیتی و مرحوم شیخ غلامرضا فاضل و آقای حاج شیخ محمد علی ربّانی و مرحوم حاج ملا محمد دهکی فراگرفتم.

هیجده ساله بودم که برای ادامه تحصیل به مشهد مقدس مشرف و در مدرسه باقریه ساکن شدم.

بقیه شرح لمعه، و بقیه مطوّل و قسمتی از فصول، و قسمت منطق شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری، و آنگاه تمام سطح مکاسب شیخ (در فقه) و رسائل شیخ (در اصول) و کفایه مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و ضمناً هیئت قدیم را نزد مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و آقا شیخ مجتبی قزوینی و آیت الله سبزواری و آقای ادیب نیشابوری و مرحوم حاج شیخ حسن پایین خیابانی و برخی اساتید دیگر فراگرفتم.

ضمناً با درس خارج فقه و معارف مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی آشنا شدم و با شوق فراوانی در حدود دو سال به درس پربهره ایشان می رفتم.

در همین اوقات به درس شرح منظومه آقا میرزا مهدی، فرزند مرحوم آقا بزرگ حکیم می‌رفتم و از این راه با فلسفه قدیم آشنا شدم.

آشنایی با متون عالی فلسفه قدیم از قبیل: شرح اشارات، شفاى بوعلی، اسفار مرحوم آخوند، در خارج از محیط طلبگی بود.

\*

حوزه‌های درس، هرگاه محدود به چند نفر و کم جمعیت بود، غالباً در اطاقهای مسکونی مدارس، و درسهای سطوح عالی و خارج که جمعیت بیش‌تری در آن شرکت می‌داشت بیش‌تر در مدرس‌های نسبتاً وسیع مدارس که فرش آن در تابستان و زمستان منحصر به حصیر بود، و یا در شبستان‌های مساجد که نیز در تابستان و زمستان حصیر فرش و بسیار سرد بود و هرگز بخاری نمی‌دید، تشکیل می‌گردید.

کسانی که اهل کار و تحصیل بودند تقریباً تمام وقتشان به درس خواندن و مطالعه کردن و مباحثه کردن همان درسها، و (اگر خود از فضیله حوزه بودند) به درس گفتن برگزار می‌شد و فقط در هفته‌ای دو روز پنجشنبه و جمعه تعطیل بود، که آن هم احیاناً با درسهای تعطیلی از قبیل ریاضیات و هیئت و تفسیر و حدیث و جز اینها می‌گذشت.

\*

زندگانی طلبگی بسیار ساده و در عین حال پر نشاط برگزار می‌شد. در آن تاریخ کم‌تر افکار اجتماعی به محیط طلبگی راه داشت و گیروداری هم اگر پیش می‌آمد از حدود حجره‌های



مدارس و مختصر حقوق ماهیانه تجاوز نمی کرد.

تا در بیرجند بودم، با این که مدرسه معصومیه اوقاف زیادی داشت، به طلبه مدرسه چیزی نمی رسید و متصدیان اوقاف تقریباً تمام درآمد موقوفه را می خوردند و زندگانی ساده طلاب منحصرأ از کمکهای پدران و مادران شان می گذشت.

اما در مشهد مقدس، چون از طرفی موقوفات مدارس سرشارتر بود و از طرف دیگر متصدیان اوقاف آن جا مانند متصدیان اوقاف بیرجند به پشتیبانی امیر و وزیر مطمئن و مستظهر نبودند، مختصر حق السکوت و قوت لایموتی به طلاب داده می شد و روزی که وارد مشهد شدم، متصدی اوقاف مدرسه باقریه آقا شیخ جواد شیخ الاسلامی اصفهانی به دیدن من آمد و از همان روز مبلغ سی ریال (که شهریه کامل آن مدرسه بود) حقوق ماهیانه برای من برقرار ساخت، و این مبلغ در آن تاریخ برای زندگی طلبگی متوسط یک نفر به بخوبی کفایت می کرد.

آندلس، محمدابراهیم آیتی / دهم - دوازدهم، تاریخ پیامبر اسلام،

محمدابراهیم آیتی، تجدیدنظر و اضافات از دکتر ابوالقاسم گرجی / ویز

مرحوم آیتی، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ شمسی در بیرجند به ارشاد مردمان و تدریس در حوزه آن دیار و تربیت طلاب پرداخت. سپس به تهران رخت کشید و از سال ۱۳۲۴ ش. در دانشکده علوم معقول و منقول، به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۴۰ در رشته فلسفه اسلامی به درجه دکترا نایل گردید.

وی، افزون بر تبلیغ و ارشاد، تدریس در دانشگاه و حوزه، اهل قلم بود و آثاری از مورخان بزرگ ترجمه کرد و مقاله ها و کتابهایی را

برابر نیاز زمان نگاشت و به بازار دانش عرضه داشت، بدین شرح:

۱. ترجمه تاریخ یعقوبی.

۲. ترجمه البلدان

۳. افکار جاوید محمد.

۴. جهان در قرن بیستم.

۵. تصحیح تفسیر شریف لاهیجی.

۶. بررسی تاریخ عاشورا.

۷. آئینه اسلام.

۸. سرمایه سخن، ۲ جلد.

۹. فهرست ابواب و فصول اسفار.

۱۰. مقولات.

۱۱. تاریخ پیامبر اسلام.

و ...

سرانجام، در ۱۷ مهرماه ۱۳۴۳ (سوم جمادی الثانی ۱۳۸۴ ق) در تهران، در حالی که با اتومبیل شخصی خود در حرکت بود، برای برخورد نکردن با سگی که جلو اتومبیلش دویده بود، از مسیر خود منحرف گردید و با تیر چراغ برق برخورد کرد و درگذشت.

آندلس / هشتم؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک،

کتاب سی و یکم، شهید مطهری / ۱۳

۱. حسینعلی راشد، از خطیبان و واعظان مشهور ایران به سال ۱۲۷۶ در

کاریزک تربت حیدریه، در بیت علم و تقوا، دیده به جهان گشود.

پدرش، آخوند ملا عباس تربتی، اهل معنی و عالمی وارسته بود و

در نزد علما و ارباب فضل، جایگاه بلندی داشت و مردم نیز،

سخت شیفته خصال نیک و اخلاق زلال و نفس پاک او بودند و از آنها بهره مند می شدند و در پرتو چراغ هدایت او، راه از بی راه باز می شناختند.

حسینعلی راشد، از ۷ سالگی تا ۱۶ سالگی در تربت حیدریه، مقدمات زبان و ادب فارسی و عربی و صرف و نحو، منطق و معانی را فراگرفت. سپس وارد حوزه علمیه مشهد شد و پس از چندی به حوزه اصفهان هجرت کرد. در این حوزه، از محضر اساتیدی چون: ادیب نیشابوری، میرزا محمدباقر مدرس رضوی، حاج شیخ محمد نهاوندی، حج شیخ حسن برسی، آقابزرگ شهیدی حکیم، میرزا احمد آقازاده، حاج حسین قمی، آقامیرزا ملای اصفهانی و... بهره مند شد.

پس از واقعه مسجد گوهرشاد، دستگیر و چندی در زندان به سر برد. بعد به تهران آمد و در شرکت مطبوعات استخدام شد. کار او در این شرکت، غلط گیری کتابها بود.

در آن شرکت بود که یادداشت‌های خود را تنظیم کرد و تحت عنوان دو فیلسوف شرق و غرب، انتشار داد. در همان زمان، در روزنامه‌های ایران، اطلاعات و مجلات مهر و ایران امروز، مقاله می نوشت.

در سال ۱۳۲۰ برای ایراد سخنرانیهای مذهبی به رادیو دعوت شد. نزدیک به سی سال، هر هفته، یک سخنرانی از او پخش می شد. در همین زمان به مدرسه عالی سپهسالار، برای تدریس دعوت شد. چندی بعد استاد دانشکده معقول و منقول، که بعد الهیات و معارف اسلامی نام گرفت، گردید و در دوره لیسانس و دکترای فلسفه قدیم

تدریس می کرد .

در انتخابات دوره هفدهم ، از طرف بازاریان تهران کاندیدای انتخابات شد و به مجلس راه یافت . ولی چون محیط مجلس را مناسب ندید خود را کنار کشید .

وی در هفتم آبان ۱۳۵۹ در ۷۵ سالگی چشم از جهان فرو بست .

پاره ای از آثار وی بدین شرح است :

فضیلت های فراموش شده . تهران . اطلاعات .

دو فیلسوف شرق و غرب : ملاصدرا و انیشتین . تهران . محمدی .

مجموعه سخنرانیها ، ۱۸ جلد ، تهران . محمدی .

قرآن و اسلام . تهران . حبیبی .

فلسفه عزاداری امام حسین (ع) . تهران . محمدی .

تفسیر سوره حمد . تهران . اطلاعات .

شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران ج ۲ / ۷۰۹ - ۷۱۰

یازان امام به روایت اسناد ساواکی ، کتاب سی و یکم ، شهید مطهری / ۴۳

خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی / ۱۲۱ .

جواد فاضل ، نویسنده و ادیب نامور ، آثار ادبی گوناگونی از خود به جای

گذارده که ماندگارترین و باشکوه ترین آنها ، بنایی است که در سایه

کاخ سر به آسمان سوده نهج البلاغه ، بنیان گذارده و رواق رواق آن

را آراسته است . خود در مقدمه این اثر بزرگ می نویسد :

«در تابستان ۱۳۲۱ ، همه روزه از ساعت ۳ تا ۹ بعد از ظهر ، ذره

کوچکی بودم که کوچک تر از ذره خاک در فروغ آفتاب فکر و

سخن علی (ع) پرپر می زدم و مثل پروانه می سوختم و در پرواز

بودم .

به اقیانوس بیکرانی افتاده بودم که گوهر در سینه و موج بر لب داشت. من دست و پا می زدم تا راهی به عمق این قلم عمیق بیابم و مستی از آن چه در سینه دارم، بردارم، تا گنجایش این مشت کوچک چه باشد. «  
سخنان علی از نهج البلاغه / هـ

جواد فاضل، ترجمه‌ای آزاد و به ذوق خود از نهج البلاغه ارائه داد. با این همه، کار خود را به گونه شاهکار دل‌انگیز به پایان برده است. سطر سطر آن زییاست و شگفت‌انگیز و فراز فراز آن، انسان را از خاک برمی‌کند و به سوی قله‌های بلند معنی به پرواز درمی‌آورد.

اکنون چند فراز از ترجمه‌ای که او از سخنان بلند، ژرف و کران‌ناپیدای علی (ع) ارائه داده، فراروی اهل ذوق و طلاب عزیز می‌نهم، تا شاید رشحه‌ای از زیبایی و ملاححت قلم او نمایانده شود:

«آن کس را می‌ستایم که ستایش گویندگان، تا آخرین حد مبالغه،

وصف کمالش را کفایت نکند و روزی خوران، از شمردن نعمت

بی‌پایانش عاجز باشند و هرچه بکوشند، یک از هزار آن را سپاس

نشانند. وه! چه پایگاه بلندی که افکار دوراندیش در پیرامون آن

نگردد، چه اقیانوس ژرفی که غواص خرد، بازیچه کوچک‌ترین

موجش گردد. همی‌شنا کند و در جزر و مد آن دریای بی‌کران،

بی‌اختیار بدین سوی و آن سوی رود، ولی سرانجام همچون

دسته‌ای خاشاک، تسلیم تلاطم امواج شود؛ دستی تهی به ساحل

آورد و اندامی سخت خسته و افسرده به کنار کشد. « همان / ۲

«خدایی را ستایش می‌کنم که جمال بی‌مثالش را در آینه آفرینش جلوه

داد و از همه جهان، در دل شکسته‌خانه کرد و مستمندان را به

همسایگی پذیرفت. بی‌اندیشه، نقشه آفرینش را ترسیم کرد؛ زیرا آن

مهندس که دایره عقل، سایه پرگار اوست به اندیشه نیازمند نیست. بر جهان منت گذاشت و درخت نبوت را در شوره زار زندگی بارور گردانید. محمد مصطفی (ص) را شیرین ترین میوه و باسودترین حاصل درخت قرار داد. این مشعل هدایت را در ظلمات جهل عرب برافروخت و در انبوه گیسوان بطحاء چهره زیبایش را همچون ماه تابان، جلوه گر ساخت. چراغ علم از پرتو او روشن شد و چشمه حکمت و فضیلت از دهان شکرخندش ره باز کرد. « همان/۹۴-۹۵

«اوه ... گیتی همیشه به یک روی و رنگ نماند؛ زیرا در پس هر پرده، روی تازه و رنگی نوین نهفته دارد. روزگاری هم فرارسد که نوبت صاحب دلان باشد و در آن هنگام، همچون شتری شیردار، که مشتاق و مهربان به سوی شیرخوار خویش بازگردد، دولت جهان هم به سوی ما بازگشت کند...» همان/۵۱۵

۱۲. محمد حجازی، مطیع الدوله، در فروردین ۱۲۸۰ ش در تهران به دنیا آمد. پدرش سید نصرالله مستوفی (وزیر لشکر) و از مستوفیان معروف بود.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه سن لویی تهران به پایان برد. از جوانی به خدمت دولت درآمد. به سال ۱۳۰۰ از طرف وزارت پست و تلگراف به اروپا رفت. هشت سال در آن جا ماند. پس از بازگشت به ایران، مدت‌ها در آن وزارتخانه، از اعضای عالی رتبه بود.

در سال ۱۳۱۱ مجله پست و تلگراف را منتشر کرد. در سازمان پرورش افکار، اداره کمیسیون مطبوعات و اداره مجله

ایران امروز، ارگان آن سازمان را، که وظیفه آن تبلیغ و تقویت از سیاست وقت بود، به عهده داشت.

وی، عضو پیوسته فرهنگستان ایران، رئیس انجمن فرهنگی ایران و پاکستان، رئیس بهداشت روانی و سلامت فکر، پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰، در ادوار دوم و سوم، سناتور انتصابی و در ادوار چهارم و پنجم سناتور انتخابی تهران بود. بارها به اروپا رفت و سفری نیز به هندوستان و آمریکا کرد. سرانجام در دهم بهمن ۱۳۵۲ در ۷۳ سالگی درگذشت.

حجازی از سال ۱۳۰۰ وارد عالم نویسندگی شد. در پاریس بود که نخستین داستان خود را به نام «هما» به قلم آورد. این داستان را در سال ۱۳۰۴ به پایان برد و در شهریور سال ۱۳۰۷ برای نخست بار به چاپ رساند.

یک سال بعد - ۱۳۰۸ - رمان پریچهر را نشر داد. و پس از آن رمان زیبا را پدید آورد. *داستان فرهنگی*  
یحیی آرین پور درباره این دو رمان می نویسد:

«موضوع هر دو رمان، سرنوشت زن ایرانی است. نویسنده در چهره پریچهر و زیبا، خواننده را با زنان مستغرق در فساد، که در دامن خانواده‌های اشرافی به ناز و نعمت پرورش یافته‌اند، آشنا می‌کند. هر دو رمان، بخصوص زیبا، اگرچه گاهی از بعضی جهات زندگی طبقه متوسط شهری انتقاد می‌شود، مثل همه کارهای حجازی، جنبه اخلاقی و آموزشی دارد.»

آرین پور، به کالبدشکافی رمان «زیبا» می‌پردازد و آن را چنین می‌شناساند:

«زیبا در میان رمانهای حجازی، مقام ممتازی دارد. در این رمان -برخلاف داستانهای دیگر نویسنده، مثلاً هما» به واقعیت بیش تر توجه شده و احساسات و تخیلات کم تر در آن راه یافته است. رویدادها، جریان عادی و طبیعی خود را طی می کنند و خواننده کم تر احساس می کند که با داستانی ساختگی و دروغین روبه روست. قهرمانان و همه کسانی که به نحوی در جریان حوادث شرکت و دخالت دارند، مردمانی زنده اند و همگی نماینده صادق تپ خود می باشند. آخوند، وزیر، کارمند، مجاهد، قزاق، قداره بند، سیاستمدار متقلب، آزادیخواه خوش باور، چنانکه هستند و چنانکه زیست می کنند، درست و حسابی و بی گذشت و اغماض معرفی شده اند. تهران [۱۳۰۰] با فساد دستگاه ها و آلودگیهای مردمش و با صحنه های جالبی از توطئه ها و کلاشیها و روباه بازیها، تصویر شده است. فاحشه ای در همه جا دست دارد و مدیران و کارمندان درست را عزل و نصب می کند. رجاله ای از بی حسابی در تک و تاز افتاده و در سایه تزویر و حق کشی و عربده جویی به مقامات عالیه مملکتی می رسد.

مردرزازی حزب بازی و فرقه سازی می کند. الواط و اشراری مانند جلیل ترکه و داداش قره، به نام مجاهد و مشروطه خواه، در کوچه و بازار بر مردم بی گناه قمه و قداره می کشند و دم از غیرت و وطن پرستی می زنند. کسانی از اراذل ناس «کمیته مکافات» و «حزب ملت» درست می کنند و روزنامه «هیاهو» به راه می اندازند. کارمندان و خدمتگزاران صدیق و پاکدامن، به



گمنامی و سختی می‌میرند و بدان و بدکاران جای آنان را می‌گیرند. جامعه علیل و بیچاره است و خانواده‌ها در غرقاب سیه‌بختی غوطه‌ورند. ۴

حجازی، پس از نگارش این سه رمان، به حکایت‌نویسی در مجله‌ها روی آورد. حکایت‌های زیادی نوشت. سپس آنها را در مجموعه‌ای گردآورد. نخستین مجموعه را آینه نام نهاد و به سال ۱۳۱۲ منتشر کرد، به سال ۱۳۱۹، بخشی از آن حکایت‌ها را با حکایت‌های تازه‌ای که نوشت در مجموعه‌ای دیگر گردآورد و نشر داد.

آینه ۹۵ و اندیشه ۶۰ حکایت دارد.

آرین پور درباره حکایت‌های حجازی چنین داوری می‌کند:

«قطعات حجازی لطیف و رقااص و شیواست. اشعار شیرینی است که به صورت نثری ساده در آمده است...»

در حقیقت، قطعات حجازی یکی رشته مقالات اخلاقی، دینی و معیشتی است که مصنف، واقعه و حادثه‌ای را از زندگی برگرفته، به صورت داستانی در خلال آنها می‌گنجاند، تا مطلب و منظور خود را بیش‌تر و بهتر توضیح کند...»

در این مقالات، یا حکایات، نویسنده صفات زشت و ناشایست بشری و بعضی از جهات ناپسند زندگی ایرانی را نمایش می‌دهد و مردم را دعوت می‌کند که از بدی و بدکاری پرهیزند و نزدیکان خود را نیازارند و در فراگرفتن صفات نیک انسانی بکوشند...»

شکی نیست که نویسنده، چیزی جز خیر و صلاح جامعه نمی‌خواهد و پیوسته سعی می‌کند که «اخلاق عمومی را تهذیب

کند» ولی او این مسائل را از جنبه ایدئالیستی حل می‌کند. نویسنده قبول دارد که بدکاری و بدبختی در بسیط زمین فراوان است و چنان می‌پندارد که برای رفع این بلیه «باید قلب انسانها را نرم کرد و مردم را به بشردوستی و حب نوع دعوت نمود.» اما نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد، ریشه اصلی و واقعی معایب و مفسد را کشف کند.

اوزشتیها و پلیدیها را در سرشت بشر می‌جوید و گمان می‌کند که: بدون برانداختن ریشه شر و فساد، تنها از راه پند و موعظه می‌توان حاملین فساد را واداشت که به ظرافت طبع، از «عادات زشت» خود دست بردارند. حتی قطعانی که مضمون اجتماعی دارند و در آنها دقایق پند و اندرز، از عقل سلیم و منطق صحیح سرچشمه می‌گیرد، ایدئالیستی و ساده‌دلانه هستند.»

حجازی، پس از شهریور ۱۳۲۰، نمایشنامه محمودآقا را وکیل کنید، ساغر، آهنگ، پروانه، سرشک را در کارنامه خود دارد.

رتال جامع علوم از طبقاتانیم، ج ۳/۲۴۳ - ۲۵۲  
علی دشتی، در کربلا به دنیا آمد. پدرش عبدالحسین دشتستانی نام داشت. از اهالی دشتستان که برای فراگیری علوم دینی به عراق رفته بود.

وی، مقدمات زبان فارسی و عربی و ریاضیات را در مدرسه حسینی عراق شروع کرد و چندی هم در حوزه‌های علمی کربلا و نجف به تحصیل علوم دینی پرداخت. به سال ۱۲۹۸ در دوران حکومت وثوق‌الدوله به ایران آمد. این در پایان جنگ بین‌المللی اول بود. مدتی در شیراز سپس در اصفهان ماندگار شد. هنگامی وارد تهران

شد که مخالفتها علیه قرارداد و ثوق الدوله با انگلیس، معروف به قرار داد ۱۹۸۹، اوج گرفته بود. شهید مدرس، این حرکت را رهبری می کرد. دشتی، فرصت را غنیمت شمرد، مقاله های تندى علیه قرار داد ۱۹۸۹ نوشت و به جراید سپرد تا نشر دهند. با نشر مقاله های او، که خیلی تند و آتشین بود در جراید پایتخت علیه و ثوق الدوله، نام علی دشتی بر سر زبانها افتاد. و ثوق الدوله دستور دستگیری و تبعید او را به عراق داد. چون به همدان رسید، کابینه و ثوق الدوله سقوط کرد و مشیرالدوله بر سر کار آمد. به وی دستور داده شد که در کرمانشاه بماند. پس از مدتی به تهران بازگشت و سردبیری روزنامه ستاره ایران را بر عهده گرفت. با مقالات تند و کوبنده علیه حکومت و به طرفداری از قانون آزادی، خود را در صف آزادیخواهان جای داد. در کودتای ۱۲۹۹ که سید ضیاءالدین طباطبایی قدرت را به دست گرفت، دشتی همراه شماری از سیاستمداران، در باغ سردار اعتماد زندانی شد و تمام مدت کودتا را در زندان به سر برد و در همین هنگام یادداشت های ایام محبس را نوشت و این کتاب نخستین اثر ادبی دشتی است. در این اثر و به قول خود:

«فکر و خیال آزاد، اما طبعاً آشفته و عبوس و متشنج و رؤیای نامطبوع محبس، ویژگیهای محوطه شوم زندان را که شاید برای روزهای عادی خیلی ناهموار و عجیب بوده باشد [تصویر می کند.]»

در ابتدا، از گردانندگان احزاب شکایت می کند:

«محبس، سند عدم لیاقت ما در کشمکش سیاست است. این

ماییم که سید ضیاءالدین را پرورش دادیم و این تشمت و تفرق ماست که او را نیرومند و توانا نمود. اگر احزاب و دستجات تهران این قدر پست و کوچک و حقیر نبودند و خودخواهی و منافع خویش را معبود منحصر به فرد خود قرار نمی دادند، سید ضیاءالدین نمی توانست، یک رل به این خطرناکی را ماهرانه بازی کند.

آن گاه به هم بندهای خود، یعنی طبقه اشراف می تازد:

«این مجسمه های غرور و نخوت که خود را مافوق مردم تصور می کنند، از کجا تحصیل ثروت نموده اند... تحول این دسته آلوده به خون هزاران افراد جامعه است. مکتب و تجمل این آقایان، با اشک چشم هزارها ستمدیدگان اجتماع تدارک شده است...»

بنام دست سید ضیاءالدین را که بر سر این جنایتکاران اجتماعی فرود آمد، ولی افسوس که آنها را محو و نابود نکرد... افسوس، این دستی که سر شما فرود آمده، سنگین و منتقم نیست. افسوس که همه شما به مکافات اعمال زشت خود دچار نشده اید. افسوس که هنوز جامعه برای دور انداختن کابوس وجود شما از روی سینه خود، ضعیف و ناتوان است.

از صبا تا نیما، ج ۳/۳۲۳

دشمنی پس از آن که کابینه نودروزه سید ضیاء برافتاد، از زندان آزاد شد. پس از سه ماه همکاری با روزنامه ستاره ایران و با میرزا حسن خان صبا، روزنامه ستاره ایران تعطیل شد. خود در یازده اسفند ۱۳۰۰، نخستین شماره روزنامه شفق سرخ را انتشار داد.

در این هنگام سردار سپه، با ارباب جراید در افتاد و با آنان به  
 رویارویی برخاست. فرخی، ناگزیر به سفارت روس پناه برد. مدیر  
 ایران آزاد تبعید شد. روزنامه ستاره ایران که شوخی گوشه‌داری  
 درباره قاتلین کلنل تقی خان کرده بود، توقیف شد. و مدیر آن،  
 میرزا حسن خان صبا، در حضور سردار سپه، شلاق خورد. همه را  
 وحشت فرا گرفته بود. اما دشتی در شماره دهم شفق سرخ به تاریخ  
 ۱۶ فروردین ۱۳۰۱، به انتقاد شدید و ملامت سردار سپه پرداخت.  
 سردار سپه، درباره این مقاله و مقاله دیگر دشتی که پیوسته به  
 هر گونه دیکتاتوری، استبداد و تخلف از قوانین حمله می‌برد، هیچ  
 واکنشی نشان نداد. گویا می‌دانست دشتی از همان آبشخوری آب  
 می‌خورد و هر صبح و شام فرود می‌آید که خود او نیز. این معما  
 وقتی روشن و روشن‌تر شد که دشتی به رضاخان نزدیک شد، تا آن  
 که سرانجام «قلم و زبان و فکر خود را در اختیار مقاصد  
 میهن پرستانه حضرت اشرف گذاشت!» و در دفاع از او مقالات  
 مؤثر نوشت و از نزدیکان شد.

او در پرتو شفق سرخ و نزدیکی که با رضاخان داشت، با مقامات  
 اثرگذار، طرح دوستی ریخت و شالوده استواری برای آینده سیاسی  
 خود پی ریخت. در انتخابات دوره پنجم که ایادی رضاخان  
 میدان‌دار و فعال مایشاء بودند، دشتی به نمایندگی از مردم ساوه،  
 سر از صندوق درآورد و وکیل مجلس شد. ولی هنگام طرح  
 اعتبارنامه او، سید حسن مدرس به عنوان مخالف سخن گفت و  
 اسنادی در مجلس ارائه داد که او با انگلیسیها ارتباط داشته و با کمک  
 آنها وکیل شده است. سرانجام اعتبارنامه او رد شد. اما انگلیسیها

دست از تلاش برنداشتند و از این مهره خود، که سخت جسور و گستاخ بود و با قلم به پیشرفت سیاستهای آنان کمک می کرد، چشم پوشیدند و در دوره های بعد، او را به مجلس آوردند و بر کرسی وکالت نشاندهند. در دور ششم از بوشهر به وکالت رسید و در ادوار هفتم و هشتم، از صندوقهای ساوه سر درآورد و در دوره نهم وکیل بوشهر شد. در همین دوره بود که از او سلب مصونیت شد، به زندان افتاد و امتیاز روزنامه شفق سرخ باطل گردید. او مدتی در زندان بود. تا با شفاعت عده ای از زندان خارج و به عضویت اداره شهربانی درآمد و ریاست دایره راهنمای نامه نگاری در اداره سیاسی شهربانی به او سپرده شد:

«او در آن جا تنها نبود. عبدالرحمان فرامرزی، ابوالقاسم پاینده، ابوالقاسم شمیم و چند نفر دیگر هم عضویت داشتند. این دایره، موظف بود که سانسور مطبوعات را در حد کمال انجام دهد. با توجه به تعداد مطبوعات محدود آن ایام، هیچ روزنامه ای حق نداشت. حتی آگهی های تبلیغاتی خود را هم بدون اجازه این قسمت چاپ کند. مطبوعات موظف بودند، همه روزه، نوشته های خود را بدان جا برده، پس از مطالعه، اجازه چاپ به آنها داده شود. غالباً، داستانهای عشقی و تاریخی نیز از تیغ سانسور، مصون نمی ماندند.»

شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲/۶۷۴

دستی با این کار خدمت بزرگی به دیکتاتور کرد و توانست توجه او را جلب کند و باز به سنگر پارلمان راه بیابد. او در دوره دوازدهم، به نمایندگی از مردم ساوه به مجلس راه یافت و در دوره سیزدهم، به

نمایندگی از مردم دماوند.

در شهریور ۱۳۲۰، ایران اشغال شد. متفقین رضاشاه را بیرون کردند. دشتی ماند که پشت و پناهِش انگلیس بود.

«روزی که حوادث جنگ بین‌المللی، پای متفقین را به ایران باز کرد و رضاشاه برکنار شد، دشتی روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، از پشت تریبون مجلس، دولت فروغی را متوجه کرد که پیش از رفتن شاه مخلوع از ایران، باید به حساب بیست‌ساله زمامداری او رسیدگی شود. اما نه فروغی و نه بعد از او دولت سهیلی در این باره کاری نکردند و نمی‌توانستند بکنند.»

از صبا تا نیما، ج ۳/۳۲۱-۳۲۲

پس از شهریور ۱۳۲۰ در دوره چهاردهم نیز نماینده مجلس شد. پس از دوره چهاردهم، دشتی طبق ماده ۵، به دستور قوام السلطنه، رئیس دولت وقت بازداشت شد و مدتی به جرم تحریک علیه حکومت، در زندان به سر برد. پس از سقوط قوام، از زندان آزاد شد و به عنوان سفیر کبیر، به قاهره رفت. سه سال در آنجا بود. چون به زبان و ادبیات غرب چیره بود، در محافل دانشگاهی اسم و رسمی پیدا کرد.

در سال ۱۳۲۹، در کابینه علا، وزارت مشاور گرفت. دو ماه در کابینه بود تا این که به عنوان سفیر ایران در لبنان، به آن کشور اعزام شد. در تمام دوران حکومت مصدق، در پست سفارت باقی ماند. در سال ۱۳۳۲، به تهران آمد و سناتور شد و تا آخر سلطنت منحوس پهلوی، در این پست باقی ماند. دشتی، افزون بر ایام محبس، آثار و مقالات گوناگونی از خود به جای گذاشته است که به

پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

سایه: این اثر دربردارنده ۲۷ مقاله اجتماعی، اخلاقی، ادبی، انتقادی و چند ترجمه از آناتون فرانس، فرانسوا کوپه، ماکسیم گورکی و... است.

فتنه: در این اثر، مرگ مادر، آخرین ملجأ، سکوت و نگاه تو، اعصاب مریض و چشمان او، ماجرای آن شب، دونا، آخرین نامه، نامه یک زن، دفتر ششم، به چاپ رسیده است.

جادو: در این مجموعه، جادو، شب‌چی از پاریس، و پلنگ چاپ شده است.

هندو: این مجموعه، دربردارنده سه قطعه است: هندو، بر ساحل مینایی و دو شب.

اعتماد به نفس.

شاعری دیر آشنا (خاقانی شیروانی).

دمی با خیام.

قلمرو سعدی.

نقشی از حافظ.

پرده پندار.

پنجاه و پنج.

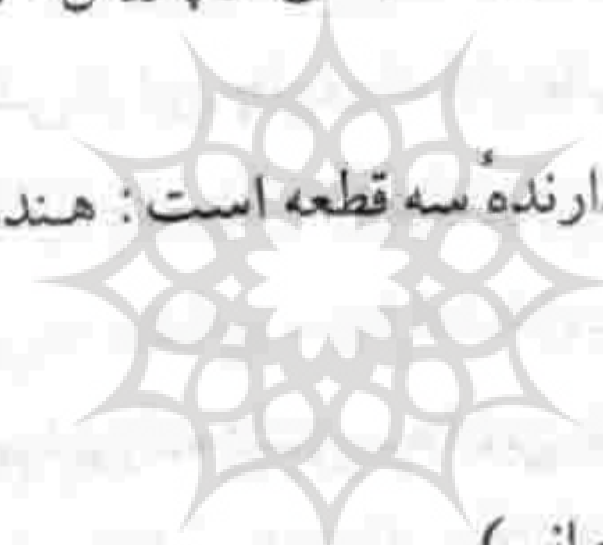
علی دشتی، پرونده ننگین مأموریت خود را با نوشتن کتاب

بیست و سه سال بست. دشتی سالها پیش از انقلاب اسلامی ایران،

درسی را برای افرادی خاص، از جمله نمایندگان مجلس سنا،

شروع می‌کند با عنوان: «بیست و سه سال» و در آن سیرت پیامبر

اسلام را به گمان خود به بوته نقد و بررسی می‌نهد و می‌کوشد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



رسالت پیامبر را نفی و انکار کند و به قرآن خدشه وارد سازد. و اوراق درس را هر هفته بین شرکت کنندگان پخش می کند. پس از آن که این درسها کامل می شود، از طریق سفارت شاهنشاهی ایران در لبنان، این اوراق را به بیروت می فرستد تا در آن جا به چاپ برسد. این اثر، پس از چاپ در بیروت به تهران آورده می شود و به گونه مخفیانه فروش می رسد.

در اول انقلاب اسلامی، گروه های چپ، آن را چاپ و در سطح گسترده ای توزیع کردند. این کتاب، چندها بار به چاپ رسید. در یکی از این چاپها، نام علی نقی منزوی، به عنوان نویسنده روی کتاب چاپ شده بود که وی تکذیب کرد.

خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی طباطبایی، ج ۱، مقدمه

خواهرزاده دشتی برهان بن یوسف، ضد انقلاب فراری ساکن لندن، به روشنی و با افتخار این اثر را از آن علی دشتی می داند:

«من خواهرزاده دشتی هستم و به این بستگی می بالم و سرفرازم.

چند سال پیش که کتاب ۲۳ سال روی کاغذ پلی کپی شده بود،

دکتر وهاب زاده، محمد عاصمی را به دیدار دشتی برد و ضمن

دیدار او، بخشهایی از آن کتاب در مجله کاوه به چاپ رسید...»

خواهرزاده دشتی می افزاید:

«دشتی تصمیم داشت که کتاب ۲۳ سال را در بیروت چاپ کند.

ولی بین سه تا پنج هزار دلار هزینه اش بود، که دشتی این پول را

در اختیار نداشت. دوستی سه هزار دلار حواله کرد و کتاب

۲۳ سال چاپ شد و باز حمت از گمرک مهرآباد خارج گردید. با

انتشار آن، در قم سروصدا پیچید و قرار شد جواب دندان شکنی

به این نوشته داده شود....

وقتی سر و کله انقلاب اسلامی پیدا شد و دشتی را از «تیغستان» به «بهارستان» برد. تیغستان، خانه دشتی بود. دشتی را از بهارستان به زندان قصر بردند که گناهِش نوشتن کتاب ۲۳ سال بود.

نیمه پنهان، ج ۸/۱۴۸-۱۴۹

این کتاب، پس از انقلاب اسلامی، به طور دقیق و عالمانه توسط آقای مصطفی حسینی طباطبایی نقد شد و در سه جلد، به نام: «خبرنت در گزارش تاریخ (نقد کتاب بیست و سه ساله) از سوی انتشارات چاپخش، انتشار یافت.

۱۶. برای آگاهی از چگونگی شکل گیری مجله درس‌هایی از مکتب اسلام،

ر.ک: نقد عمر، زندگانی و خاطرات، نوشته علی دوانی، نشر

رهنمون، تهران ۱۳۸۲؛ نشریه نخستین جشنواره و نمایشگاه

مطبیعات اسلامی، دی ۱۳۸۲، صفحه ۱۶، تأسیس مجله

درس‌هایی از مکتب اسلام، در حوزه علمیه قم، یادداشت علی

دوانی؛ امام موسی صدر (از سر کتابهای دیدار با ابرار، شماره ۵۶)

نوشته عبدالکریم اباذری/۶۷-۷۱؛ امام موسی صدر (از سری

کتابهای یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب هفدهم) ج ۱،

مقدمه/۲۷-۲۹، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران مهر ۱۳۷۹.

۱۶. امام موسی صدر، در ۱۴ خرداد سال ۱۳۰۷، در قم، دیده به جهان

گشود. پدرش سید صدرالدین صدر از علمای بزرگ و مراجع تقلید

بود. دروس ابتدایی را در دبستان حیات قم فراگرفت. دوران

دبیرستان را در دبیرستان سنایی قم گذرانید. همزمان با تحصیل در

دبیرستان، علوم حوزوی را در حوزه فرامی گرفت. از محضر

اساتید بزرگ و ناموری چون: آقایان: بروجردی، محقق داماد، سید احمد خوانساری، سید محمد حجت کوه کمره‌ای، امام خمینی، علامه طباطبایی، سلطانی طباطبایی و... فقه، اصول و فلسفه را فراگرفت. در کنار فراگیری درسهای حوزوی در دانشکده حقوق تهران، در رشته اقتصاد، به تحصیل پرداخت و به مدارج عالی دانشگاهی دست یافت. به زبان عربی، انگلیسی و فرانسه آشنا بود. در حوزه، در ردیف مدرسان بنام بود. درس فقه، اصول، منطق، فلسفه و بلاغت او، از درسهای پرجاذبه، پرمحتوا و دقیق به شمار می‌آمد. مدتی هم به نجف رفت و در نجف هم خوش درخشید. پس از دو سال تحصیل در نجف، به سال ۱۳۳۴ ش. برای نخستین بار به بیروت سفر کرد. در این سفر بود که با علامه سید شرف‌الدین، از نزدیک آشنا شد و به پایگاه علمی و قدرت رهبری او پی برد. و سید شرف‌الدین نیز، هوشیارانه دریافت که با دریایی روبه‌روست که به زودی موجهای بلند او موجی از شادی در قلب محرومان و مستضعفان خواهد آفرید و پرتوهای اندیشه او، ظلمت را خواهد شکست.

علامه سید شرف‌الدین، سید موسی صدر را برای رهبری شیعیان لبنان، از هر جهت مناسب دید. از ویژگیها و خصال او برای شیعیان لبنان سخن گفت. در هر محفلی، به مناسبت از او سخن به میان آورد. و از این کشف بزرگ شادمان بود. تا این که آفتاب عمر سید شرف‌الدین غروب کرد و سید موسی صدر، برابر وصیت علامه سید شرف‌الدین، دعوت شیعیان لبنان و تأکید فراوان آیت‌الله بروجردی، هجرت بزرگ خویش را به لبنان آغاز کرد. در بین

شیعیان لبنان، موجی از شادی پدید آمد و با طلوع خورشید قم از مشرق لبنان، انقلابی بزرگ در آن سرزمین چهره گشود و به آن سرزمین حیات بخشید و از دل مردمان آن دیار چشمه‌ها جوشاند. فوران آن چشمه‌هاست که امروز لبنان را از پژمردگی و فسردگی به در آورده و در برابر صهیونیسم خون‌آشام، افراشته و به خیزش واداشته است.

صهیونیسم و استعمار جهانی، نتوانستند در برابر این روشنایی خیره‌کننده و شگفت‌انگیز که همه زوایای تاریخ لبنان را غرق در نور کرده بود، تاب بیاورند. بویژه وقتی دیدند که این دریای پر موج و خروشان، شتابان دارد راه به اقیانوس بزرگ و ناپیدا کرانه انقلاب اسلامی ایران می‌گشاید، دست به کار شدند و در ۱۹۷۸/۸/۳۱ (۱۳۵۷ ش) دست به خیانتی بزرگ آوردند و آن بزرگمرد را ربودند و مردم محروم و مظلوم لبنان و انقلاب اسلامی ایران را از آن چشمه روشنایی محروم ساختند.

برای آشنایی بیش‌تر، دقیق‌تر و همه‌سویه‌تر با شخصیت والای امام موسی صدر، ر. ک: امام موسی صدر (از سری کتابهای یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب هفدهم) مرکز بررسی اسناد تاریخ، مهر ۷۹؛ امام موسی صدر (از سری کتابهای دیدار با ابرار ۵۶) عبدالرحیم اباذری، سازمان تبلیغات اسلامی؛ فصلنامه مفید، ۱۶، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۷؛ فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ویژه‌نامه ۵.